

# گردهمایی اول

اسناد گردهمایی

{loadposition symp\_01\_doc}

در حاشیه

{loadposition symp\_01\_spare}

## سند ساختار جنبش جمهوری خواهان دموکرات لائیک ایران

۱- نام - جنبش جمهوری خواهان دموکرات لائیک ایران

۲- تعریف - جنبش جمهوری خواهان دموکرات لائیک ایران برای جمهوری، دموکراسی، لائیسیته و حقوق برابر جنسیتی در ایران مبارزه میکند.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران جنبشی است کثرت‌گرا، فراگیر، علنی و مستقل که در آن همراهان از خاستگاه‌ها و افق‌های گوناگون گرد آمده‌اند تا با جایگاهی برابر، ابتکارات فردی و کوشش‌های جمعی و داوطلبانه خود را در عرصه‌های نظری و عملی از راه‌های دموکراتیک و بر مبنای اسناد پایه مصوب گردهمائی‌های سراسری به پیش برند.

۳ - همراه - همراه کسی است که خود را جمهوری خواه دموکرات و لائیک می‌داند و به گونه‌ای با این جنبش در پیوند است.

مبنای مشارکت همراهان اراده‌ی آزاد و داوطلبانه، پذیرش مسئولیت و پاسخ‌گویی نسبت به آن است.

مشارکت در کوشش‌های جنبش جمهوریخواهان دموکرات لائیک ایران (مخفف آن "جیش ج دل ا") فردیست، صرف‌نظر از وابستگی یا عدم وابستگی افراد به احزاب، سازمان‌ها و انجمن‌های دیگر. همراهان همه جا از حقوق یکسان برخوردارند، از جمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن.

**۴ - نهادهای محلی -** همراهان می‌کوشند برای پیشبرد فعالیت‌ها در محل اقامت خویش نهادهای محلی به وجود آورند. نهادهای در همه تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب روش‌های کار خویش خودمختارند، تعلق آن‌ها به "جیش ج دل ا" بر مبنای اسناد پایه و مصوبات نشست سراسری است.

نهادهای در اتخاذ مواضع سیاسی و انتشار آن‌ها به نام واحد محلی خود در صورت وجود تفاهم و یا احراز اکثریت آراء آزادند. اقلیت برای دفاع از نظرات خود و تبلیغ علنی آن می‌تواند از همه امکانات جنبش استفاده کند.

- واحدهای محلی در سطوح شهری یا کشوری بر پایه سند سیاسی و سند ساختار، تشکیل می‌شوند و در چارچوب این دو سند، در تمام فعالیت‌های خویش خودمختارند.

- حد نصاب واحدهای محلی ۵ نفر است.

- مسئولیت موضع‌گیری‌های سیاسی واحدهای محلی برعهده خود این واحدهاست

- واحدهای محلی از حق داشتن یک نماینده در شورای هماهنگی برخوردارند.

- واحدهای محلی که شمار همراهان نشان به حد نصاب لازم نرسیده است از حق داشتن یک نماینده ناظر در شورای هماهنگی برخوردارند.

- نماینده، نمایندگان یا رابطین واحدهای محلی در شورای هماهنگی، با رای اکثریت همراهان این واحدها تعویض می‌شوند.

**۵ - گروه کار -** گروه‌های کاری که از جانب واحدها یا شورای هماهنگی یا گردهمایی پیشنهاد یا تشکیل می‌شوند در برابر نهادهای مربوطه پاسخگو هستند. گروه‌های کار از افراد داوطلب تشکیل می‌شوند که برای پاسخگویی به نیازهای عاجل یا پایدار جنبش در زمینه‌های نظری یا گام‌های عملی به صورت سراسری یا محلی گرد هم می‌آیند و در پیشبرد وظایف و انتخاب روش‌های کار خویش آزادند.

تبصره ۱- گروه های کاری ثابتی که از طرف شورای هماهنگی تشکیل می شود می توانند نماینده در شورا داشته باشند . بقیه گروه های کار در مدت فعالیت خود می توانند ناظر در شورا داشته باشند.

## ۶ - گرایشهای سیاسی - نظری

همراهان هم نظر می توانند در محدوده توافقات سند سیاسی در گرایشهای گوناگون خود را متشکل نموده و از تمام امکانات جنبش برای تبلیغ علنی نظرات خود استفاده کنند و اعلام موضع نمایند.

## ۷- شورای هماهنگی

### ۱-۷- ترکیب و چگونگی شکل گیری

شورای هماهنگی بازنمای تنوع گرایشات و عرصه فعالیت مجموعه همراهان است. برای تامین تنوع نظری، پراکندگی جغرافیائی و مشارکت همه همراهان شماری از افراد متناسب با تعداد رای دهندگان در نشست و نیز با در نظر گرفتن شمار هماهنگ کنندگان نهادهای محلی در مقطع گردهمائی، که بعدا به شورا خواهند پیوست، با رای مستقیم و مخفی انتخاب میشوند.

تبصره ۱- از هر واحد کاری (ثابت) یک نفر و یا هر واحد محلی از ۵ نفر به بالا یک نفر و بیش از ۱۰ نفر، یک نفر دیگر به شورا افزوده میشود. در این مورد کوشش می شود اگر در واحد مربوطه گرایش دیگری وجود دارد نماینده دوم از آن گرایش و حتما از جنسیت دیگری که نماینده قبلی بوده انتخاب شود.

تبصره ۲- اگر واحدی درخواست افزودن افراد بیشتری به شورای هماهنگی را داشته باشد، شورای هماهنگی در این زمینه تصمیم خواهد گرفت.

### ۲-۷- وظایف و اختیارات

۱-۲-۷- هماهنگ کردن و بازتابانیدن فعالیت نهادهای گوناگون و پیگیری فعالیت گروه های کار سراسری.

۲-۲-۷- برگزاری گردهمائی سراسری عادی یا فوق العاده آتی (که اسناد مربوط به موضوعات در دستور کار باید دست کم سه ماه قبل از گرد همائی عادی در اختیار همراهان قرارگیرد).

۳-۲-۷- پیشبرد وظایفی که گردهمائی سراسری بر عهده شورا میگذارد،

از جمله تهیه گزارش فعالیت دوساله «جنبش ج.د.ل.ایران» و ارائه آن به گردهمائی سراسری عادی.

۷-۲-۴- تامین بودجه کارزارها و فعالیتهای سراسری ( که توسط نهادهای محلی تامین می گردد).

تبصره- صندوق مالی شورای هماهنگی زیر نظر ۳ نفر از اعضاء شورا تشکیل می دهد.

۷-۲-۵- شورای هماهنگی عهده دار پیشنهاد و تدارک کارزارهای سراسری و ایجاد هماهنگیهای لازم در این زمینه با نهادهای محلی و همراهان است.

۷-۲-۶- شورای هماهنگی به سهم خود موظف است در تدارک بحثهای علنی پیرامون مضامین کلیدی در اندیشه جمهوریخواهی و نیز روشنگری در باره افتراقات درون جنبش بکوشد و مشوق شکلگیری گروههای کار در این زمینهها و صراحت بخشیدن به گرایشات سیاسی نظری درون جنبش باشد.

۷-۲-۷- شورای هماهنگی آئیننامهی داخلی خود را تدوین میکند و نهادهائی را برای پیشبرد کار شورا تشکیل میدهد. آئیننامه و ترکیب نهادها انتشار علنی خواهند یافت.

۷-۲-۸- شورای هماهنگی نهاد ارتباطی سراسری و عهده دار مناسبات جنبش با نیروها و مجامع ایرانی و خارجی بوده، موظف است در معرفی جنبش به افکار عمومی ایرانی و خارجی بکوشد.

۷-۲-۹- شورای هماهنگی می کوشد زبان مشترک جنبش باشد و نسبت به رویدادهای مهم به نام جنبش سخن بگوید.

تبصره ۱ - در صورت عدم حصول تفاهم، شورای هماهنگی در موضوعاتی که با اکثریت مطلق آراء مهم تشخیص میدهد با دو سوم آراء اعلام نظر مینماید. در صورت عدم احراز این اکثریت، شورای هماهنگی آن موضوع را به نظرخواهی عمومی میگذارد.

تبصره ۲ - شورای هماهنگی و نیز نهادهای دیگر به منظور پیشبرد فعالیتهای خود از رایزنی فکری و کمک عملی همراهان، صاحب نظران و مشاورانی که به این منظور دعوت میشوند، بهره میجویند.

۸- مشارکت زنان

برای عملی‌شدن امر سهمیه‌بندی:

در پیروی از مصوبه نخستین گردهمائی سراسری مبنی بر پذیرفتن سهمیه ۵۰ درصدی زنان، که هدف جنبش می باشد و مشارکت متساوی زنان و مردان، در تمام نهادهای انتخابی و عرصه های فعالیت جمعی، در صورتی که تعداد شرکت‌کنندگان زن در نشست‌های همگانی محدود بود، کوشش می شود حتی المقدور در نهادهای انتخابی مشارکت ۵۰ درصدی زنان تامین شود.

## ۹- گردهمائی سراسری

- گردهمائی سراسری، بالاترین نهاد «جنبش» است.
- گردهمائی سراسری عادی هر دو سال یکبار، با شرکت مستقیم همراهان و به صورت علنی برگزار می‌شود.
- گردهمائی سراسری، در تمام امور جاری سیاسی و تشکیلاتی تصمیم‌گیری می‌کند، و تصمیماتش را با پشتیبانی آرای اکثریت همراهان حاضر به اجرا می‌گذارد.
- در گردهمائی سراسری عادی، بر مبنای گزارش شورای هماهنگی، فعالیت آتی جنبش مورد بحث و بررسی همراهان قرار می‌گیرد و راستای حرکت آینده تعیین می‌شود.
- گردهمائی سراسری فوق‌العاده به درخواست بیست درصد از همراهان برگزار می‌شود.
- نحوه انتخابات در گردهمائی سراسری
- اسامی کاندیداهای زن و مرد در یک لیست و در دو ستون نوشته می‌شود.
- حداقل رای لازم برای انتخاب کاندیداهای شورای هماهنگی ۲۰ درصد آراء حاضرین در جلسه می باشد.
- برای هرگونه تغییر در سند سیاسی و یا سند ساختار، تصمیمات با اکثریت بیش از شصت درصد همراهان حاضر به تصویب می‌رسد.

بروکسل ۲۱.۸.۲۰۰۸

# اپوزیسیون جمهوریخواه و جبهه دمکراتیک

فرامرز دادور

طی ۳۲ سال گذشته، مردم ایران در زیر یوغِ یک رژیم ستمگر تئوکراتیک و بدون وجود هر نوع حقوق اساسی مدنی و آزادی های سیاسی زندگی کرده اند. در سال های اخیر قدرت حکومتی در دست بخشی از روحانیت تندرو "اصولگرا" و طیفی از سران امنیتی/ نظامی تمرکز یافته است. از دو سال پیش پس از شروع خیزش وسیع مردم علیه انتخابات غیر آزاد در خرداد ۱۳۸۸، جنبش دمکراتیک ایران مراحل پُرالتهایی را گذرانده است.

اما در سال گذشته مبارزات مردم فروکش نمود. در میان مؤلفه های مؤثر در عدم تداوم اعتراضات میلیونی می توان، از جمله، به نبود یک گزینه ی سیاسی دمکراتیک برای فردای بعد از انقلاب که مورد توافق اپوزیسیون آزادیخواه قرار گرفته باشد، اشاره نمود. ایجاد یک چنین آلترناتیو سیاسی که اصول کلی آن در یک پلاتفرم مشترک مشخص شده باشد در گرو ظهور یک جبهه متحد مبارزاتی برای به ثمر رساندن انقلاب دمکراتیک می باشد در خطوط زیر، این موضوع مورد بررسی قرار می گیرد.

امروزه، در جهان سرمایه داری، علیرغم وجود تفاوت هایی بین نظام های سیاسی لیبرال- دمکرات و نوع خودکام آن در رابطه با وضعیت حقوق دمکراتیک، اما، روابط ناعادلانه اقتصادی/ اجتماعی همچنان در سراسر گیتی مستولی است. بدیهی ترین دلیل آن این است که دمکراسی سیاسی، به خودی خود، مناسبات استثماراری سرمایه داری را عمیقاً تغییر نمی دهد. در عین حال شواهد عینی در سطح جهان نشان می دهند که بین این نظام ها تفاوت های قابل ملاحظه ای نیز موجود هستند. به این معنی که تأثیر مخرب ناشی از تداوم بحران های اقتصادی و توزیع ناعادلانه ثروت در زندگی طبقات و اقشار زحمتکش در جوامع نسبتاً دمکراتیک سرمایه داری مثل امریکا، اسپانیا، یونان، برزیل و هندوستان در مقایسه با شرایط توده های مردم در کشورهای تحت

سیطره رژیم های خودکامه مثل ایران، سوریه، پاکستان و چین از درجه کمتری برخوردار است. البته، بدیهی است که ایجاد یک نظام عادلانه اقتصادی و دمکراتیک به تمام معنی، نهایتاً در گرو برچیدن نظام سرمایه داری و استقرار روابط مبتنی بر کنترل و مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید/ فعالیت های اقتصادی و توزیع ثروت و ارزش افزودن اجتماعی بر اساس روابط غیرکالایی و ادارت جامعه مبتنی بر اشکال خودحکومتی و مشارکت مستقیم مردم می باشد. اما برای نیل به هدف مزبور، با توجه به واقعیات کنونی در جهان سرمایه داری و عدم موفقیت پروژه های سوسیالیستی در گذشته، از جنبش چپ نواندیشی و بازنگری طلبیده می شود. در این رابطه است که برای ارزیابی از چشم اندازهای ممکن جهت پیشرفت به سوی آزادی و عدالت در ایران، توجه به مؤلفه های دمکراتیک برای دوران گذار ضروری است.

در ایران، تحت سلطه یک رژیم چند فرقه ای و تئوکراتیک، یک نوع اقتصاد غیر مولد و رانتیر در جریان بوده، بلیون ها دلار از درآمدهای نفتی، از طرف مسئولان، طیف های حکومتی و شرکای آن ها در بخش های خصوصی که عمدتاً در فعالیت های خدماتی / تجاری/ دلالی درگیر هستند، ضبط می گردند. "طی سال های ۸۴ تا ۸۹ به ازای ۴۴۲ میلیارد دلار درآمد نفت معادل ۳۵۲ میلیارد دلار کالا وارد کشور شده است." با این که واردات کشور در سال های اخیر نزدیک به سالانه ۷۰ بلیون دلار بوده اما صادرات غیر نفتی عمدتاً حدود ۲۰ میلیارد دلار می باشد. حکومتگران جمهوری اسلامی با شناخت کامل از روند جهانی بودن سرمایه داری و کالایی شدن تقریباً تمامی جنبه های زندگی مردم که شامل ایران نیز می گردد، در واقع به خاطر حفظ موقعیت اقتصادی/ اجتماعی و پیشبرد هرچه بیشتر منافع فردی و گروهی خود از حصول درآمد نفت، به طور آگاهانه، مسیر مشخص نئولیبرال اقتصادی که از طرف نهادهای سرمایه داری مثل ای. ام. اف و بانک جهانی تجویز شده را در خدمت گرفته اند. آن ها در راستای ایجاد اصلاحات مبتنی بر سیستم بازار، که خصوصی سازی (در واقع اختصاصی سازی) و "هدفمند کردن یارانه ها"، بخشی از جلوه های آن ها هستند به موج دیگری از بازتوزیع ثروت به نفع حکومتگران و وابستگان آن ها دست زده اند. این نوع سیاست های اقتصادی نتیجه ای به جز فراخ تر کردن هر چه بیشتر فاصله طبقاتی در بر ندارد و به تمرکز هر چه بیشتر ثروت در دست اقلیتی از "خودی ها" منجر می شود. برای مثال در سال های اخیر از مجموع ۶۰ هزار میلیارد تومانی تقریباً ۲۵۰ هزار میلیارد تومان، حدود ۶۰ هزار میلیارد تومان در اختیار تعدادی از "خودی ها"، حدود ۴۸ هزار میلیارد تومان در دست سازمان ها و نهادهای شبه خصوصی، تقریباً ۴۰

هزار میلیارد تومان در دست دولت و کمتر از ۱۰۰ هزار میلیارد تومان در دسترس جمعیت ۷۵ میلیونی قرار داده شده است» ۱. شرایط برای اکثریت توده های زحمتکش و محروم، بسیار وخیم تر گردیده است. بیشتر از ۱۰ میلیون نفر از نیروی کار ۲۸ میلیونی (تقریباً ۳۰ درصد) بی کار و یا کم کار هستند. نرخ تورم بالای ۲۰ درصد است و اکثریت توده های مردم با مصائب زیادی در زندگی روزانه روبرو هستند. بخشی از این معضلات ناشی از مناسبات ناعادلانه سرمایه داری است که تقریباً در تمامی جهان حکمفرما است. اما فاکتورهای دیگر و از جمله وجود حکومت استبدادی/ مذهبی برای حفظ نظام موجود، نیز، بسیار مؤثر است.

در واقع در ایران، از یک طرف به خاطر نبود فضای آزاد برای فعالین اجتماعی/ سیاسی در جامعه مدنی و تداوم سیاست های سرکوبگرانه رژیم علیه جنبش های مردمی و از جمله بخش های کارگری، زنان و جوانان و از طرف دیگر مهیا بودن فرصت های زیاد سودآور برای حکومتگران و سرمایه داران وابسته به رژیم، اکثریت توده ها از ارزش افزوده و ثروت تولید گشته در جامعه، به طور بسیار ناعادلانه محروم هستند. در جایی که یک اقلیت بسیار کوچک از "خودی ها" بر بخش های مختلف اقتصادی و از جمله بانک ها و بنیادهای گوناگون رژیم ساخته چنگ انداخته و سودهای افسانه ای به دست می آورند، خیل عظیم مردم به اولیه ترین مایحتاج زندگی نیازمند بوده، روزانه برای بقای زندگی در تقلا هستند. با توجه به سیطره یک نظام تئوکراتیک سرمایه داری و ایجاد شرایط فوق العاده ناعادلانه و غیرآزاد در ایران است که وقوع یک انقلاب آزادیخواهانه مردمی و استقرار یک ساختار حقوقی دمکراتیک (ترجیحاً نظام جمهوری که آزادی های دمکراتیک در آن تضمین شده باشد)، به خودی خود یک دگرگونی اساسی در جهت استقرار دمکراسی و عدالت اجتماعی به شمار می رود. البته این سطح از تحول دمکراتیک به این مفهوم نیست که در جامعه فاصله طبقاتی و توزیع ناعادلانه ثروت و قدرت محو خواهد گشت، بلکه این معنی را می دهد که در مقابل یک جنبش مردمی پویا، نظامی شفاف تر، قانونمندتر و زمینه سازتر برای تغییر به سوی پیشرفت اجتماعی قرار می گیرد. در واقع در صورت پیروزی یک انقلاب دمکراتیک سیاسی و ایجاد سطحی از آزادی های مدنی و حکومت قانون، حتی هنوز تحت لوای روابط غیر عادلانه سرمایه داری، جنبش های دمکراتیک مردمی و در میان آن ها مدافعان حقوق کارگران، زنان و جوانان، از توان سیاسی بیشتری برای اعمال فشار به حکومتگران، جهت دسترسی به بخشی از منافع اکثریت قاطع توده های مردم در جامعه، برخوردار می شوند. در بسیاری از جوامع پیشرفته

سرمایه داری شرایط فوق ایجاد گشته است.

برای مثال در امریکا، همان طور که نوام چامسکی در مصاحبه اش با مجله تیکون می گوید: علی رغم سلطه سرمایه داری، به خاطر وجود دمکراسی نسبی، آمریکا از خیلی جهات "کشوری فوق العاده آزاد" بوده است. مبارزات جنبش های مردمی، طی سال های سال "دستاوردهای بسیاری" را نهادینه نموده، فرصت های زیادی برای "آموزش و سازماندهی" در جهت پیشرفت جامعه، در میان مردم، فراهم آورده است. از نظر چامسکی، اهداف دراز مدت مانند "مقابله با سرمایه جهانی" در گرو "برداشتن قدم های کوچک" حول موضوعاتی مانند عدالت اقتصادی، احقاق حقوق برابر برای زنان و حمایت از محیط زیست می باشد. «۲». امروزه در امریکا، در حالی که هاله های توهم حول ریاست جمهوری براک اباما ترکیده اند و برای همگان روشن شده که به جای پیشبرد یک برنامه ی رادیکال دمکرات در جهت منافع طبقات محروم و زحمتکش، الویت در سیاست های دولت فعلی نجات بانک ها، شرکت های عظیم بیمه و سایر مؤسسات وابسته به وال استریت بوده است، ما شاهد تولد مرحله ای دیگر از فعالیت های جنبشی حول محور مطالبات عدالت خواهانه شده ایم. حرکت اعتراضی وسیع از طرف کارگران و کارمندان دولتی در مدیسون/ ویسکانسین برای حفظ حقوق اتحادیه ای خود و ادامه کارزارهای گسترده در میان جنبش های کارگری، زنان، ضد جنگ و محیط زیست نشان دهنده ی وجود فضای نسبتاً دمکراتیک برای فعالین آزادیخواه و عدالتجو می باشد. در اروپا نیز، بر پایه ی دستاوردهای گذشته در عرصه حقوق دمکراتیک، فعالان و گروههای اجتماعی/ سیاسی، در میان آن ها فعالین کارگری، سوسیالیست ها، آنارشیست ها، سبزها و فمینیست ها توانسته اند که فعالیت های وسیع منسجمی را برای مقابله با سیاست های نئولیبرال حاکم سازماندهی نمایند. در کشورهای مثل یونان، اسپانیا و ایتالیا که بحران اقتصادی شدیدتر بوده است، به خاطر وجود جنبش های اجتماعی قدرتمند و به ویژه در میان فعالان مدافع حقوق کارگری، در ما ههای اخیر از طرف توده های وسیع مردمی مقاومت های پُر عظمتی علیه حاکمان سرمایه و قدرت صورت گرفته است. در این جوامع لیبرال دمکرات، شرایط اجتماعی برای پیشبرد مبارزات در راستای ایجاد روابط انسانی عادلانه تر و آزادتر، به مراتب آماده تر هستند. برای مثال در اسپانیا بعد از شروع بحران عمیق اقتصادی، از میان جنبش مردم جریان هایی به نام "شهروندان متعلق به همه جا" و جنبش ۱۵ می حول محور مطالباتی از قبیل "دمکراسی واقعی، هم اکنون" به سازماندهی انجمن ها و کمیته های سراسری و محلی دست زدند. این

تجمع های مردمی همچنان به مثابه اشکال مبارزاتی علیه سیاست های نئولیبرالی و ناعادلانه عمل می کنند «۳». در برخی از جوامع دیرتوسعه یافته که در دهه های اخیر دستخوش تحولات دمکراتیک گردیده اند و می توان کشورهای برزیل، آرژانتین، هندوستان و کره جنوبی را در این گروه قرار داد، نیز، وضعیت برای پیشرفت اجتماعی مناسبتر گشته است. در برزیل با انتخاب نامزدهای حزب کارگر، لویزاینا سیولولا و دی سیلوا (لولا) و سپس دیلما روسوف به ریاست جمهوری، در ۹ سال اخیر برخی از مطالبات دمکراتیک مانند سیستم های درمانی و آموزشی مجانی و اصلاحات ارضی تأمین شده اند. در یکی از شهرهای برزیل، پورتو الیگر که حزب کارگران به مقامات محلی انتخاب گردیده اند، نوعی دمکراسی مستقیم و از جمله در بخش بودجه مالی به دست آمده است «۴». این که در این جوامع نسبتاً دمکراتیک، چرا توده های مردم به اهرم ها و نهادهای انتخاباتی و یا شیوه های انقلابی اعتصابات و تظاهرات سراسری برای سرنگونی رژیم های حاکم سرمایه داری متوسل نمی گردند، موضوع بسیار مهم دیگری است که در حوصله این مقاله جای نمی گیرد و تنها به این نکته اکتفا می شود که در صورت حرکت های وسیع و میلیونی از طرف توده های مردم، هیچ نظام سیاسی نامشروع دوام نخواهد آورد. این که چه ترکیبی از فرآیندهای فکری و مادی در ایجاد اقدامات انقلابی شبیه آنچه در کشورهای شمال آفریقا رخ داده، مؤثر خواهند بود، از جمله موضوعات مهم برای نوشته های دیگر است. به هر حال آنچه را که در خطوط پیشین تأکید می شود این است که در چارچوب وجود فضای آزاد سیاسی، زمینه های بسیار زیاد اجتماعی و از جمله ارتقاء در سطح شناخت از چگونگی مکانیسم های اجتماعی و کارکردهای تجربه شده ی فکری و عملی جهت ایجاد شالوده های جامعه مورد نظر پدیدار می گردند. اما در جوامع بسته و غیر دمکراتیک تر، پیشرفت عادلانه اجتماعی با موانع بسیار عظیم تری روبرو هستند.

برای مثال در چین، بعد از بازگشت از نظام غیر دمکراتیک و تک حزبی به سیستم ناعادلانه و خودکام سرمایه داری در سال های ۱۹۸۰، طی پروسه خصوصی سازی، تقریباً ۷۰ درصد از مؤسسات اقتصادی که قبلاً تحت مالکیت دولت بودند با قیمت های بسیار ارزان به «مسئولان دولتی، مدیران قبلی در مؤسسات دولتی، سرمایه داران خصوصی وابسته به حکومت و مرتبط با شرکت های جهانی»، فروخته شد. بدیهی است که تحت سیطره یک حکومت اقتدارگرای ایدئولوژیک و نبود حقوق اساسی دمکراتیک و به ویژه ممنوعیت کارگران و توده های زحمتکش از تشکیل اتحادیه ها و سازمان های مستقل خود، شرایط اقتصادی/ اجتماعی برای

اکثریت مردم وخیم تر می گردد. یکی از موارد مستند این است که "از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۵، درآمد کارگران در چین به مثابه بخشی از تولید سرانه از ۵۰ به ۳۷ درصد سقوط نموده است «۵».

با توجه به تجربیات در جوامع باز و بسته است که بهتر می توان به تحلیل از تحولات آتی در ایران پرداخت. در ایران علیرغم این که اکثریت مردم، مثل خیلی از جوامع دیگر در اسارت به مناسبات استثمارگر سرمایه داری و تحت انواع ستم های اجتماعی قرار دارند و انتظار می رود که تا به حال می بایست برای آن ها روشن شده باشد که راه پیشرفت به سوی ایجاد جامعه انسانی در گرو ظهور آگاهی جمعی به منافع (مطالبات) مشترک آزادیخواهانه (دمکراسی) و عدالتخواهانه (برابری اقتصادی) و خیزش انقلابی بر اساس شکل گیری قدرت عظیم بالقوه و انسجام یافته آن ها می باشد، اما، هنوز به دلایل زیاد و از جمله عدم شناخت لازم از راهکارهای سیاسی/ اجتماعی و نبود اتحاد وسیع در صفوف اپوزیسیون دمکراتیک، جمهوری اسلامی همچنان بر روی کار است. سؤال این است که آیا چه عواملی در تداوم این وضعیت ناگوار و سازمان نیافتگی یک جبهه آزادیخواه- انسجام یافته و متکی بر پایگاه گسترده اجتماعی برای تغییر رژیم، مؤثر هستند. در این جا به چند مورد اشاره می گردد.

یکی از این مؤلفه ها به مواضع خاص عقیدتی در میان بعضی از گروه های اپوزیسیون و در برخی حتی نبود اعتقاد به راهکردهای دمکراتیک ساختاری و سیاسی (ب. م. حق رأی عمومی و آزادی انتخابات) برای پیشرفت اجتماعی برمی گردد. در واقع مشکل عمده در میان این بخش از فعالان و جریان های سیاسی مخالف با جمهوری اسلامی، عدم پذیرش دمکراسی سیاسی و استمرار پلورالیسم عقیدتی در جامعه است که به خودی خود از دست آوردهای مهم بشریت در عصر مدرن بوده و برگشت ناپذیر می باشد. این دیگر از بدیهیات است که در طول سیر تحولات اجتماعی تا اوایل قرن ۲۱، با ظهور روز افزون تغییرات زیاد در مناسبات اقتصادی و بروز تنوع کاری در عرصه های مختلف تولیدی/ خدمات و افزایش در خیل بی کاران و مشمولان در بخش های خرده پا و در کل ظهور دگرگونی های اساسی در ترکیب طبقاتی و از جمله در میان اقشار کارگری، زحمتکش، متوسط، متخصصان، محرومان و حتی سرمایه داران؛ اندیشه های اجتماعی نیز دچار تحولات بسیار متنوع گشته اند. با توجه به واقعیت های دنیای جدید، دیگر ناممکن است که تمامی و یا حتی اکثر افراد متعلق به یک طبقه و یا قشر خاص، مشترکاً به فلسفه اجتماعی خاصی پایبند گردند. به این مفهوم که بسیاری از

معتقدین به فلسفه های اجتماعی مانند لیبرال دمکراسی، سوسیالیسم، سوسیال دمکراسی، آنارشیسم و انواع مکاتب لائیک و مذهبی دیگر، لزوماً، به طبقه مشخصی در جامعه تعلق نمی گیرند. گرچه آشکار است که مثلاً جمعیت بیشتری از توده های کارگری، زحمتکش و محروم به نظامی که عمدتاً بر مبنای ارزش های عدالتخواهانه ی اقتصادی شکل گرفته و حامل سطحی از روابط سوسیالیستی باشد، گرایش دارند. و یا این که اغلب افراد و جریانات برخاسته از طبقات و اقشار مرفه، به لیبرال دمکراسی تمایل پیدا می کنند. اما از این روندهای اجتماعی نمی توان جمع بندی کرد که اکثریت قاطع طبقات زحمتکش به شناخت لازم از تأثیرات مخرب و خانمان برانداز مناسبات سرمایه داری (کنترل و مالکیت خصوصی بر ابزار و فعالیت های اقتصادی و توزیع ارزش های تولید شده اجتماعی بر مبنای روابط کارمزد)، رسیده و با پذیرش نظرگاه سوسیالیستی، خواهان یک انقلاب رادیکال اجتماعی، نفی سرمایه داری و پی ریزی ساختمان یک جامعه آزاد، عادلانه و عاری از استثمار و ستم های اجتماعی می باشند.

نه فقط در ایران، بلکه در هیچ جای دنیا هنوز یک همچون تحول ذهنی و پیشرفت مادی برای نیل به جامعه آرمانی فرا نرسیده است. واقعیات چیز دیگری است. در اینکه اکثریت قاطع مردم ایران خواهان آزادی های سیاسی/ اجتماعی و عدالت اقتصادی بوده و در صورت ایجاد فرصت در جهت این اهداف تلاش خواهند نمود، شکی نیست. اما آیا خواسته های فوق این مفهوم را می رساند که: تنها کافی است پرداختن و اهرمهای سرکوب از طرف قیام سراسری توده های مردم دریده شده، خنثی گردند و چون از لحاظ کمی اکثریت مردم را توده های کارگری و محروم تشکیل می دهد، طبیعتاً شعارها و مطالعات رادیکال و سوسیالیستی و سازمان های مدافع آنها در جایگاه هدایت کنندگان انقلاب اجتماعی آتی قرار می گیرند. اما این خط فکری به آرمان گرایی آغشته بوده و واقعیات امروزی را نمی بیند و یا نمی خواهد بپذیرد. در میان مردم ایران، در هم طبقات و اقشار آن، گذشته از وجود سطحی از اعتقادات مذهبی، هنوز هیچ نوع فلسفه سیاسی/ اجتماعی که سازماندهی اقتصادی/ اجتماعی جامعه از آن نشئت بگیرد، همه گیر نشده است. فقط این موضوع فراموش نگردد که هنوز در هیچ جای دنیا ساختمان سوسیالیسم دمکراتیک، که بر پایه ی موازین خودمدیریتی اقتصادی و خود حکومتی سیاسی استقرار باشد، تشکیل نشده و این به تنهایی به مثابه متغیری بازدارنده در اندیشه و مطالبات اجتماعی مردم تأثیر می گذارد. آنچه که در گذشته سوسیالیسم نامیده می شد و سپس درهم پاشید و آن جوامعی که امروز، خود را سوسیالیسم معرفی می

کنند (ب. م. چین، کوبا و کره شمالی)، نمونه های خوبی برای جذب مردم به سوسیالیسم نبوده و نیستند. در برخی از کشورهای توسعه یافته مثل ونزوئلا، بولیوی، اکوادور، نیکاراگو و نیپال، اشکال متنوعی از گرایش های سوسیالیستی در چارچوب موازین دمکراتیک به آزمایش گذاشته شده است که کاستی ها و موفقیت های آنها را می توان در نوشته های دیگر بررسی نمود. اما یکی از فرایندهای مثبت در مجموعه این جوامع با سمت گیری سوسیالیستی، این است که تعهد به دمکراسی و انتخابات آزاد، سنگ پای ساختمان سیاسی آنها را تشکیل می دهد.

با توجه به واقعیات کنونی در جهان و ایران، چالش عمده در مقابل جنبش آزادیخواه ایران و از جمله بخش سوسیالیستی آن این است که آیا چگونه می توان به تغییر نظام در جهت آزادی های سیاسی و دمکراسی و ایجاد زمینه های مناسب تر اجتماعی/ فرهنگی برای حرکت به سوی روابط عادلانه تر و دمکراتیک تر دست یافت. اگر یکی از نیازهای اولیه جنبش آزادیخواه مردم ایجاد انسجام سیاسی در فعالیت های اپوزیسیون است آیا تشکیل یک جبهه دمکراتیک که حامل مطالبات اساسی دمکراتیک باشد، یک قدم بزرگ به جلو نیست؟ هم اکنون در میان جنبش دمکراتیک ایران، ضرورت به شناخت از اصل پلورالیسم سیاسی/ اجتماعی و برگشت ناپذیر بودن آن اهمیت فوق العاده ای دارد. تنها یک اپوزیسیون منسجم آزادیخواه و مسلح به یک استراتژی متحد است که عبور از نظام جمهوری اسلامی به نظامی دمکراتیک و مبتنی بر آزادی های سیاسی، حقوق مدنی و انتخابی بودن مسئولان اداری در سطوح مختلف مملکتی (جمهوری سکولار و مبتنی بر ارزش های جهانی حقوق بشر)، را به طور واقعی در افق مطالبات مردم قرار می دهد. در دوران های انقلابی، یکی از اساسی ترین موضوعات برای اپوزیسیون، نیل به شناخت و توافق لازم بر روی مهم ترین شاخص های مربوط به ساختار سیاسی در فردای انقلاب است. اگر اپوزیسیون آزادیخواه ایران به پای ایجاد توافق حول محور یک پلتفرم سیاسی که عمده ترین ارزش های دمکراتیک مانند جمهوریت، سکولاریسم و آزادی های مدنی را در بر می گیرد، رفته و در جهت جلب اعتماد بخش های قابل توجهی از مردم ایران اقدام کند، یک قدم اساسی از مبارزه برای برچیدن نظام جمهوری اسلامی برداشته می شود. در صورت انجام این مرحله، حرکت مهم بعدی یعنی اقدام برای "سرنگونی رژیم و تحقق دمکراسی" و وظیفه عاجل بعدی در مقابل "جبهه دمکراتیک" «۶»، اعلام این تعهد است که گزینش سیاسی برای فردای بعد از پیروزی انقلاب، کاملاً دمکراتیک و مبتنی بر آزادی های مدنی باشد. در این رابطه، مسئله کلیدی این است که آیا

این استنباط درست و معقول از سیاست های اپوزیسیون چگونه در ذهنیت بخش قابل توجه ای از جمعیت مخالف رژیم و طرفدار آزادی و دموکراسی می تواند اعتبار یافته و تقویت گردد.

یکی از راهکارهایی که می تواند در ایجاد و سپس استمرار نگرش انقلابی در میان توده های مردم به ضرورت برچیدن نظام حاضر مؤثر باشد، برنامه ریزی جهت سازماندهی حرکت های مشترک در میان افراد، جریانات و تشکل های سیاسی/ اجتماعی/ فرهنگی مدافع حقوق دموکراتیک، حول موضوعات مقطعی و در راستای افق همکاری های دراز مدت برای گذر از نظام کنونی است. در میان برخی از فعالین اپوزیسیون به ویژه در طیف چپ رادیکال این تفکر وجود دارد که همکاری بین جریانات متنوع آزادیخواه در رابطه با پشتیبانی از مبارزات علیه استبداد حاکم و مقابله با دخالت های سیاسی/ نظامی از طرف قدرت های خارجی، تنها در محدود فعالیت های تک موضوعی (ب.م. شرایط زندانیان سیاسی و مبارزات کارگران، زنان و دانشجویان)، انجام پذیر هستند و به خاطر وجود اختلافات عقیدتی بین آنها (ب.م. نفی سرمایه داری و نوع نظام سیاسی آینده، جمهوری/ شورایی/ تک حزبی)، حتی اگر در حریم مطالبات مورد توافق مانند گذر از جمهوری اسلامی به نظام سکولار و دموکرات باشد، نمی توان به پای تشکیل اتحادیه های وسیع دموکراتیک رفت. در این نوع تفکر یک مشکل اساسی وجود دارد. تاریخ مبارزات مردمی نشان داده است که اندیشه های سیاسی/ اجتماعی تنها وقتی می توانند در میان اکثریت مردم پذیرا گردند که زمینه های اجتماعی و به ویژه فرهنگی در جامعه ایجاد شده باشند. سؤال این است که آیا با توجه به سلطه استبداد مذهبی و وجود سطحی از اعتقادات سنتی و توهمات مذهبی در بخش هایی از مردم ایران، به جز در چارچوب یک جمهوری سکولار که در بر گیرنده ی آزادی انتخابات و حقوق مدنی بوده، فضای آزاد سیاسی برای عرض جهان بینی های متنوع فکری/ اجتماعی فراهم شده باشد، آلترناتیو دموکراتیک دیگری برای این مرحله از انقلاب یعنی مرحله گذار به جامعه ای انسانی تر با مشارکت آگاهانه ی خود مردم، یافته می شود. برخی بحث می کنند که حتی با وجود موازین دموکراتیک و حقوق بشری، وجود مناسبات سرمایه داری جامعه را از عدالت اقتصادی و دموکراسی واقعی تهی می کند. این نظر درست است. اما با توجه به محدودیت های اجتماعی و این واقعیت که انسان ها نیاز دارند که مشخصاً در ایام زندگی خود و فرزندانشان، نیز، از انسانی ترین شرایط ممکن برخوردار گردند و نه اینکه در انتظار استقرار آرمان شهر خود (جامعه ای آزاد بدون هر نوع روابط استثمار و ستمگرانه)، تنها

حسرت بکشند، آیا نمی باید از پیشرفت ها و بهبودی های تدریجی در مقاطع گوناگون استقبال نمود.

به ویژه، برای جنبش چپ، با توجه به تجربیات تاریخی، می بایست تا به حال روشن شده باشد که خود توده های مردم و به ویژه کارگران، زحمتکشان و محرومان بهتر می توانند که ساختمان جامعه انسانی (کمونیسم) را با اتکاء بر داده های عینی و ذهنی کنونی پی ریزی کنند و بدون مشارکت آگاهانه، داوطلبانه و خلاق از طرف آنها، هر نوع پروژه ی انقلابی و نوین با شکست روبرو خواهد شد. اگر هنوز بقایای این تفکر منسوخ در میان برخی از فعالین سوسیالیستی وجود دارد که وظیفه عاجل در مقابل انقلابیون را تنها حفظ استقلال اصول عقیدتی/ سیاسی، عدم همکاری ("سازش") با بخش های دیگر اپوزیسیون آزادیخواه، تلاش برای هدایت توده های مردم به سوی قیام های سراسری، سرنگونی نظام "سرمایه داری" جمهوری اسلامی و در صورت امکان کمک به تصرف قدرت حکومتی به وسیله جریانات انقلابی پرولتری دانسته، بر این خیال باشند که رژیم سوسیالیستی که "یقیناً" از پایگاه عظیم توده های زحمتکش برخوردار خواهد بود، روابط استثماری و ستمگرانه اجتماعی را برچیده، در اسرع وقت ساختمان جامعه انسانی را پی ریزی می کند، متأسفانه هنوز نشان از علایم جدی ناشی از وجود توهمات آیین پرور و جزم آور در میان جنبش می دهد. البته نظرگاه متوهم دیگری نیز در میان جنبش یافت می شود که بدون توجه به واقعیات حاضر جامعه، هر نوع نقش سازماندهی برای دولت انقلابی و دمکراتیک در دوران گذار را نفی می کند. اینکه این سیر فکری چه تصویری از زندگی مملو از روابط درهم تنیده و بسیار پیچیده ی مدرن داشته، چگونه امکان حفظ یکپارچگی جامعه را، حداقل در دوران گذار به مرحله عالی تر، بدون وجود ارگان های انتخابی سراسری و محلی، عملی می بینید، از یک ارزیابی منطقی به دور است. برخی از این نوع اندیشه های متعلق به عقاید آنارشیستی که مناسبات یک جامعه پویا و پیشرفته را به سطح روابطی افقی و شبکه ای و کاملاً غیر متمرکز تنزل داده، برای تشکل های سیاسی/ اجتماعی، احزاب سیاسی و نهادهای گوناگون حکومتی، حتی برای دوران معینی، نقش سازنده ای نمی بینند، کمک چندانی به پروژه ی مبارزات جنبش جهت نیل به سوسیالیسم دمکراتیک نمی کند.

اپوزیسیون آزادیخواه و دمکراسی طلب ایران و به ویژه بخش های سوسیالیستی آن نیاز به عبور از این نوع نظرگاههای اتوپیایی داشته و تنها وقتی می تواند به مثابه یک چالشگر قدرتمند مطرح گردد که

حول محور ارزش های دمکراتیک، مثل اعتقاد به جمهوریت، سکولاریسم و حقوق مدنی، وسیع ترین پایگاه های اجتماعی ممکن را سازماندهی کرده باشد. ایجاد یک جبهه دمکراتیک و پایبند به اساسی ترین موازین حقوق بشر جهانی که مستقل از نفوذ قدرت های امپریالیستی باشد، یک امر ضروری برای برچیدن جمهوری اسلامی و پی ریزی شالوده های یک جامعه آزاد و عادلانه و پویانده می باشد.

پایان

پانوشته ها :

- 1- فریبرز رئیس دانا، "نقدینگی کشور نصیب چه کسانی می شود؟"،  
کانون مدافعان حقوق کارگر، ویژه نامه روز جهانی کارگر، 1390، در  
[Rahekaregar.com/maglatat/2011/05/12](http://Rahekaregar.com/maglatat/2011/05/12)
- 2- Noam Chomsky, "overcoming Despair as the Republicans Take over: A conversation with Noam Chomsky", Tikkun, spring 2011: 17-20.
- 3- David Marty, "indignant and organized: 15M to 14J", Z magazine, July/August 2011, 22-24.
- 4- Larry Patriquin, "More Democracy, less Poverty", New Politics, summer 2011, PP 74-89.
- 5- Minqili, "The Rise of the working class in China", Monthly Review, June 2011: 38-51.
- 6- "مذهب سلاح اصلاح طلبان در تقابل حکومت و وظیفه جنبش کارگری"،  
گروه پژوهش های کارگری مرداد 1390.  
[www.rahekaregar.com](http://www.rahekaregar.com)

\*\*\*\*\*

References:

منابع:

- 1- وب سایت سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) / کمیته مرکزی  
[www.rahekaregar.com-1](http://www.rahekaregar.com-1)
- 2- Tikkun, A quarterly Magazine, published in U.S.A.  
[Tikkun.org](http://Tikkun.org).
- 3- Z magazine, an independent magazine , Project of Z communications, Published in U.S.A, [www.Zcommunications.org](http://www.Zcommunications.org)
- 4- New Politics, A journal of Socialist Thought, New York, [newpolitics Journal @gmail.com](mailto:newpoliticsjournal@gmail.com)
- 5- Monthly Review, An independent monthly socialist journal,  
.New York

# آفرین! فلکهای فشار را بیشتر بچرخانید

فریبرز رئیس دانا

بر طبق اساسنامهی صندوق بین‌المللی پول، وظیفه‌ی اصلی این نهاد بین‌المللی، عبارت است از حفظ ثبات اقتصادی جهان، به ویژه ثبات پولی. تکالیفی چون اعطای وام‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت، برای مقابله با کسری تراز پرداخت‌های خارجی کشورهای عضو و بی‌ثباتی پولی آنها در رابطه با همان وظیفه‌ی اساسی تعیین شده است. به طور ضمنی این وظایف قرار است رشد با دوام را اطمینان‌بخش کنند؛ اما به هیچ وجه، وظیفه‌ی صندوق، تعیین خط مشی رشد و توسعه و کاهش فقر در کشورهای کم‌توسعه نیست.

وقتی صندوق، در مداخله‌های خود در امور برنامه‌ریزی توسعه و رشد کشورهای کم‌توسعه، تردیدی به خود راه نمی‌دهد و در مسایل پیچیده‌ی توسعه، که هم راهبردهای عمومی تخصصی دارند و هم از هر کشوری به کشور دیگر، تفاوت‌های دقیق و ظریفی دارند، وارد می‌شود؛ از سر خیرخواهی نیست. تمام تجربه‌ها و نظریه‌های پشتیبانی‌کننده‌ی روش‌های زمخت و چکشی و جهت و غرضدار صندوق، نشان داده‌اند که نه تنها مداخله‌ها به فقرزدایی نینجامیده‌اند، بلکه عامل بی‌ثباتی بلندمدت، فقر بیشتر و توزیع نا‌عادلانه‌تر ثروت و درآمد هم بوده‌اند. روش "یک لباس برارنده‌ی تن همه کس" که برای سیاست‌های صندوق به کار می‌رود، برای توده‌ها روشی فقرزا بوده و برای سرمایه‌داران، روشی نجات‌بخش، به ویژه سرمایه‌داران بزرگ و انحصاری و سرمایه‌داری خصوصی و دولتی که به هچل افتاده‌اند و بدهکار شده‌اند.

صندوق، از میانه‌ی دهه هشتاد قرن گذشته، به دنبال تهاجم جهانی سرمایه به رهبری جریان سیاسی-اقتصادی "راست جدید" در دوره‌ی ریگان-تاچر، خود را نه تنها سرور پولی، بلکه "بزرگ‌سالار اقتصادی کشورها" می‌داند؛ البته به استثنای کشورهای اروپایی و آمریکا؛ در مورد این کشورها، سروری جای خود را به شراکت داده است. صندوق در کنار بانک جهانی و خزانه‌داری ایالات متحده و متحد جدیدش: سازمان

تجارت جهانی (یا سازمان جهانی تجارت؟)، که از ۱۹۹۴ از راه رسیده است، قرار دارد. از نظر صندوق، هر کار مالی حتی اگر دارای منطق اقتصادی مورد قبول اقتصاددانان مستقل داخلی و خارجی باشد، باید توسط کشورها به این سازمان پولی "بزرگ سالار" گزارش شود و در صورت عدم موافقت صندوق، یا آن کار و آن سیاست باید متوقف شود یا کشور عضو متمرّد، مورد تنبیه قرار خواهد گرفت، که شامل طیفی از سخت‌گیری‌ها، محدودیت‌ها و محرومیت‌ها می‌شود.

صندوق آشکارا ایدئولوژی دارد: ایدئولوژی "نوراست‌گرایی" که بین سلیقه‌های نو محافظه کاری و نولیبرالی، نوسان می‌کند و به هر حال، دچار بازارگرایی و خصوصیزدگی فوق‌افراطی است.

اگر کشوری بخواهد مستقل عمل کند و به میل خود، از ذخایر ارزی برداشت کند و با آن، وام‌هایی را بازپرداخت کند که بهره‌اش بیشتر از بهره‌ای است که به ذخایر تعلق می‌گیرد، صندوق بر می‌آشوبد. صندوق این ساده‌ترین قاعده‌ی علم اقتصاد بورژوازی را نیز که به نفع کشور کم توسعه تمام می‌شود، به سبب مداخله‌هایش و به خاطر ایدئولوژی‌اش، بر نمی‌تابد.

اگر کشوری از کشوری دیگر، مثلاً یک کشور با اقتصاد قوی و با نیت "خیرخواهانه"، کمکی برای کارهای بشر دوستانه، مثلاً برای احداث و نوسازی مدارس یا تأسیس بیمارستان، بگیرد، حق ندارد آن را برای این مقصود خرج کند و باید آن را به ذخایر ارزی‌اش منتقل سازد. چرا؟ برای این‌که صندوق می‌گوید حاصل جمع مالیات‌های دریافتی دولت، باید برابر باشد با هزینه‌های آن و در این تراز، کمک‌ها نباید به حساب درآمدها بیایند، زیرا آینده‌ای ندارند و می‌توانند بی‌ثبات و بی‌ثبات کننده تلقی شوند. صندوق، آقا بالا سرانه، از سوی خودش دندان اسب پیشکشی از سوی یکی به دیگری را می‌شمارد. هرچه هم کشوری داد می‌زند که این کمک‌ها برای ساخت مدرسه و بیمارستان هزینه می‌شوند و برای اداره‌ی آنها هم پرداخت سالانه لازم، از سوی کمک‌دهنده تعهد شده است، صندوق حال‌اش نیست و نبوده است.

صندوق می‌گفت و می‌گوید بروید مالیات بگیرید و مهم نیست که از مردمی فقیر و فلاکت‌زده که آه در بساط ندارند، این مالیات را می‌گیرید. این مالیات‌ها باید هزینه‌ی مدرسه را تأمین کنند. ایدئولوژی این سازمان، فشار بر محرومان است و کمک‌های بشر دوستانه و انتقال بلاعوض بین‌المللی- و به مراتب دو طرفه بودن به این انتقال- را نمی‌پذیرد و باب شدن آن را، سم مهلک و دشمن تمام عیار

ایدئولوژی بازارگرایی افراطی خود، تلقی می‌کند. حالا ببینید صحبت کردن از مالیات‌های بین‌المللی، مثلا مالیات بر سود و معاملات مالی و انتقال آن به کشورهای فقیر، چه خشم و واکنش تندخویانه‌ای را در صندوق بر می‌انگیزد. در ایران، دشمنی‌ها و تهدیدهای اقتصاد دانان هوجوی "راست نو" را بارها آزموده‌ایم، تا آنجا که علیه گویندگان این گونه نظریه‌های مستقل، نزد دستگاه‌های امنیتی و رسانه‌ای وابسته، چقلی می‌کنند.

صندوق، برای کشورهای کم توسعه، درست کردن بازارهای مالی و سرمایه، بازار بورس و زیاد شدن تعداد بانکها را، به هر قیمت که باشد، توصیه می‌کند. در سرزمین‌هایی که تولید، به شدت محدود و ناکارآمد است و بازارها و منابع مالی، در دست تنی چند از افراد و چند موسسه‌ی وابسته به دولت‌های به اصطلاح رانتی و غیر دموکراتیک، قرار دارند؛ این توصیه‌های صندوق، جز تورمزایی، شکننده کردن بازار، نامتعادل کردن درون‌ساز و حسابی شدن اقتصاد (که در قدرت‌مندترین اقتصادها، آمریکا، آخرین آزمون شکست بزرگ را از سر گذرانند) چیزی در بر ندارد. اما صندوق در وابستگی به سلطه‌ی سرمایه‌داری، از طریق فدرال رزرو (بانک مرکزی) و خزانه‌داری آمریکا - و تازگی‌ها از طریق بانک‌های مرکزی اروپایی، که البته در رقابت با یکدیگر هم هستند - بر اساس ایدئولوژی خود، بر این سیاست اصرار می‌ورزد. صندوق سلطه‌ی بازیگران محدود و بزرگ دنیای مالی را، بر اقتصاد و سیاست همه کشورها، دوست دارد.

صندوق می‌خواهد که انواع اسناد خزانه (یعنی همان اوراق مشارکت در ایران) را به بازارهای خرید و فروش فرستاده و از دست دولت‌های متعهد به برنامه‌های توسعه، خارج کند. واضح است که این اسناد و آن بازارهای مالی پوچ و بی‌پشتوانه و به ویژه با کوچک بودن نسبی حجم کل فعالیت مالی (در مثل، برای اتیوپی به اندازه‌ی یک شهر کوچک آمریکایی و برای ایران، کم‌تر از یکی از تراست‌های متوسط مالی جهان است) نمی‌توانند با موسسات بزرگ داخلی یا خارجی هم آوردی کنند (در حال حاضر، خارجی‌ها در بازار مالی ایران، چندان جایی ندارند، ولی گویا همه‌ی فعالان، دوستان و همکاران و نظریه‌سازان نولیبرال وطنی، منتظر گشایش چنین بازارهایی هستند). چنین موسساتی، طبعاً تاب و توان رقابت ندارند و توسط قدرت‌های مالی محبوب ایدئولوژی صندوق، بلعیده می‌شوند. دست دولت کوتاه می‌شود و نمی‌تواند به زارعان، خرده کاسبکاران، نیازمندان و کارگران، برای تولید و مصرف، وام بدهد. این یعنی "توسعه‌ی فلاکت" و صندوق، به گونه‌ای اعلام نشده، مسئول

چنین فلاکتی است.

آزاد کردن نرخ بهره و پیش از آن، بازی کردن‌های مقطعی با آن توسط بانک‌های مرکزی، از سیاست‌های اصلی صندوق است. نرخ بهره‌ی بالا و وجود بازارهای ربایی با نرخ‌های بهره‌ی فوق‌سنگین، به منزله‌ی محروم کردن بی‌توش و توان‌ها و افزودن بر قدرت مالی و انحصاری سرمایه‌داری بزرگ است. صندوق، تاکنون از راه چنین مسیر توسعه‌ای و پافشاری بر چنین سیاست‌هایی، منشأ بدبختی‌های زیادی بوده است.

تظاهرات و اعتراض‌های پی‌در پی، چه در خیابان نوزدهم واشنگتن در جلوی ساختمان‌های صندوق و بانک و چه در جای جای جهان شامل پراگ، میلان، دوحه، آتن، مادرید، لندن و شهرهای بزرگ و کوچک، که گاه با برخورد خشن پلیس رو به رو شده و چندین کشته به جای گذاشته است، در واقع تبلور نارضایتی و خشم گسترده‌ی مردم، علیه پدر سالاری صندوق و آثار وخیم آن است. این اعتراض‌ها از سال ۱۹۸۵ که سیاست‌های تعدیل ساختاری و نظم نوین جهان و جهانی‌سازی به میدان آمدند، شروع شدند و هم‌زمان با بروز آثار ضد بشری سیاست‌های تعدیل ساختاری، ادامه و گسترش یافتند. نقطه عطف این تظاهرات در سال ۱۹۹۹ در سیاتل بود که علیه جهانی‌سازی و تلاش برای برقراری بین‌الملل (البته بین‌الملل پر تضاد و رقابت) سرمایه، تشکیل بین‌الملل نوین کارگری و انسانی را وعده می‌داد. به طور متوسط، در ۲۵ سال گذشته در هر سال یک مورد از این تظاهرات گسترده بسیار بزرگ، دو و نیم مورد تظاهرات بزرگ و نزدیک به پنج مورد تظاهرات کوچک، برگزار شده است؛ اما گوش صندوق، بدهکار نیست.

کارشناسان و مدیران صندوق، اگر بخواهند از خط ایدئولوژی آن و خزانه‌داری آمریکا و از سیاست متحدان آنها (مثلاً سارکوزی و برلوسکونی) منحرف شوند، بی‌مهری می‌بینند، اخراج می‌شوند، از سخن باز می‌مانند یا مانند دومینیک استراس کان، آخرین رئیس صندوق، مشمول توطئه قرار می‌گیرند. صندوق آن قدر متکبر است که حاضر نیست حرف منتقدان درونی و برونی خود را گوش دهد و به اشتباه‌های خود، معترف باشد. قبول اشتباه ۱۹۹۷ در مورد کشورهای آسیای جنوب شرقی، به خاطر داروی عوضی‌ای که به آنان داده بود (به جای تحریک اقتصاد، داروی انقباضی داده بود) به دلیل آثار گسترده و آشکار شده‌ی وخیم به بار آمده‌اش، امری ناگزیر بود که آن زمان، میشل کامدسو، مدیر عامل بانک که خود را سوسیالیست هم می‌خواند، به رغم همه‌ی یکه تازی‌هایش در عرصه‌ی دفاع ایدئولوژیک از سرمایه‌داری جهانی، آن را اعلام کرد.

ژوزف استیگلitz تا سال ۱۹۹۳ استاد دانشگاه بود و از آن سال تا سال ۱۹۹۷ در شورای مشاوران اقتصادی کاخ سفید در دولت کلینتون کار می‌کرد. او سپس به بانک جهانی رفت و رئیس اقتصاد دانان و معاون ارشد بانک شد. در سال ۲۰۰۰ او ناخشنود از بانک جهانی بیرون آمد. در سال ۲۰۰۱ جایزه نوبل اقتصاد را از آن خود کرد. او طرفدار قرص و محکم نظام بازار و سرمایه‌داری است، با این وصف، ناخشنودی او از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، او را به بیان طولانی مدت انتقادات از این دو موسسه جهانی وا داشته است، دو موسسه‌ای که سال‌هاست مجری دستوره‌های قدرتهای سرمایه‌داری جهانی، به ویژه ایالات متحده، برای سلطه‌های نوین بر جهان اند. او حقایق زیادی را درباره ماهیت سیاست‌های این موسسات، افشا و تحلیل کرد. او به سبب روحیه انتقادی، در کنار وابستگی‌اش به نظام سرمایه‌داری، به عنوان منبع بی طرفی برای نشان دادن کارکرد های جهت‌دار آنها شناخته شده است. او روش‌ها و سیاست‌های مبتنی بر منافع و سلطه‌ی سرمایه‌داری غرب، حتی در ابعاد نظامی- اقتصادی و نیز کاربرد و تحمیل سیاست‌های خانمان بر انداز و قتل عام اقتصادی جهانی، موسوم به تعدیل ساختاری را، افشا کرده است. هرچند بحث‌های او، جامع و بیان‌گر ماهیت واقعی این موسسات نبود، اما افشاگرانه بود.

به رغم تحمیل‌ها و جهت‌دهی‌های با برنامه و پر فشار از سوی صندوق، کشورهای به دلیل برخی خصلت‌های دموکراتیک و درک درست از زمانه و نیات صندوق، راهی مستقل یا نسبتاً مستقل در پیش گرفتند. در مثل، کشور آرژانتین در زمان رئیس‌جمهور پیشین و ریاست جمهوری فعلی (یعنی کریستینیا فرناندز، همسر رئیس‌جمهور پیشین) به نوعی از سیاست‌های صندوق روی گردانید. این کشور، در شیوه‌ی اداره کارخانه‌ها توسط کارگران، در پرداخت‌های رفاهی و فاصله گرفتن از بازار گرایی افراطی و بالاخره در حمایت از کشتکاران دانه‌های روغنی در برابر هجوم رقابت بی‌رحمانه و در شرایط تحمیلی آمریکا، در برابر سیاست‌های صندوق ایستاد و نتایج مثبت آن را هم دید.

برزیل، پس از انتخابات سال ۲۰۰۲ که سیلوا دو لولا به قدرت رسید، به نوعی از دست بستگی در برابر سیاست‌های جهانی‌سازی صندوق و بانک، خود را رهانید. روش برزیل تاکنون و در دوره‌ی رئیس‌جمهور جدید، دیلماروسف، نیز ادامه دارد. برزیل دیگر آن شاگرد خوب و دنباله‌رو با وفای صندوق محسوب نمی‌شود. به نوعی می‌توان گفت شاید در ترکیه هم، زمزمه‌هایی در مقابله با سیاست‌های تحمیلی صندوق و خزانه‌داری آمریکا، به گوش می‌رسد.

در هائیتی، دولت آریستید، یا باید سیاست خصوصی‌سازی ویژه‌ای را، که صندوق در طراحی و تعیین مشخصات آن نقش داشت، می‌پذیرفت یا باید می‌رفت. آریستید نپذیرفت و زیر فشارهای سیاسی و نظامی، که معمولاً پشتوانه‌ی سیاست‌های صندوق‌اند، قرار گرفت و رفت. روش او بر آن بود که برنج‌کاران هائیتی را از چنگ و بال صادر کنندگان برنج آمریکا نجات بخشد. اما سیاست‌ها باز به نوعی کار خود را کردند. زلزله هائیتی هم که سه سال پیش رخ داد، مثل همیشه نه از راه درجه‌ی بالا در مقیاس ریشتر، بلکه بر بنیاد فقر، صدها هزار نفر را کشت و بی‌خانمان و معلول و بیچاره کرد.

کشوری مانند یونان که رئیس‌جمهور "خود سوسیالیست خوانده‌اش" از امتیاز نام پدر بزرگ، جرج پاپاندریوس (و تا حدی پدرش آندریاس پاپاندریوس) که رهبری مستقل، ملی و عدالت‌خواه و بسیار محبوب بود، سود می‌برد؛ تا آن حد اقتصاد را وابسته به وام‌های صندوق و اتحادیه اروپا کرده است که نزدیک به ۱۲۰ میلیارد دلار وام دریافتی، هنوز آن باده‌ای است که کفاف مستی اقتصاد سر گیجه گرفته از سیاست‌های صندوق و تعدیل ساختاری را، نمی‌دهد. جرج پاپاندریوس دیگر رئیس‌جمهور مردم یونان نیست، زیرا باید دست بر سینه در مقابل صندوق، مجری دستورهای آن باشد. کارگران یونانی- و در کنار آنان کارگران اسپانیایی، پرتغالی و ایتالیایی- به درستی فریاد بر می‌آورند که وام‌های گذشته‌ی صندوق، نه به شکم بچه‌های ما، که به انبان سیری‌ناپذیر ثروتمندان و سرمایه‌داران رفته است. این وام‌ها نیز، تا آن زمان که سرنوشت ملت دست خودش نیست، این‌گونه حیف و میل می‌شود. سیاست‌های ریاضت اقتصادی که صندوق به خورد اقتصاد یونان می‌دهد، یعنی رنج و محرومیت بیشتر کارگران، که باید تاوان سر زنده‌سازی سرمایه‌داری یونان و اروپا و آمریکا باشد. به همین دلیل است که مردم یونان می‌گویند:

"پیش به سوی رهایی از انواع وابستگی‌های نوین در نظم نوین نوامپریالیستی".

رنج و بدبختی‌ای که صندوق به همراه بانک و سایر نهادهای بین‌المللی، بر مردم کشورهای کم توسعه و شماری از کشورهای رشد یافته‌تر تحمیل کرد، بسیار بیشتر از منافی بود که اینجا و آنجا به بار آورد. این حکم، نتیجه‌ی بررسی‌ها و تحلیل‌های کمی و کیفی اقتصاد دانان طرفدار بازار است و تنها بر نظریه‌های رادیکال و تجربه‌های مطرح شده از سوی آنان، تکیه ندارد. وانگهی بخش عمده‌ی تجزیه و تحلیل‌های هزینه- فایده، نشان‌دهنده‌ی آن اند که فایده‌ها،

نصیب شرکت‌ها و بنگاه‌ها و خانواده و افراد خاص و هزینه‌ها، متوجه توده‌های محروم بوده‌اند.

صندوق طرفدار آن است که نرخ ارز کشورها (نرخ پول ملی در برابر ارزهای خارجی به ویژه دلار و یورو) در سطح بالایی نگه داشته شود و در مثل، دلار در ایران دور و بر ۱۱۰۰ تومان باشد و نه دور و بر ۲۰۰۰ تومان (این یک مثل فرضی است). در این صورت تمایل به واردات، وابسته شدن به بازار جهانی و تمرکز صادرات فقط بر کالاهایی که این کشور مأمور تولید آن است، تثبیت می‌شود. کشور با کمک صندوق، باید ارز خارجی به بازار بریزد تا ارزش آنها پایین بیاید و ارزش پول ملی بالا برود و گفته می‌شود با این کار، قیمت‌ها هم ثابت می‌مانند. واقعا آیا چنین بوده است؟ نه. گرچه وابستگی به نظام سرمایه‌داری جهانی، بر اثر این سیاست‌ها بالا رفت، تورم که منشأ آن در توزیع درآمدها است، چندان مهار نشد. وانگهی دلارها که به بازار می‌آیند، فرصت‌هایی هستند تا به جیب سوداگران بروند. این پول‌ها دود نمی‌شوند و به آسمان نمی‌روند. وقتی در برزیل در ۱۹۹۸ در حدود ۵۰ میلیارد دلار از راه وام از صندوق، برای این منظور به بازار آمد، این سوداگران بودند که برنده شدند نه اقتصاد مردمی.

قرارداد نفتا در سال ۱۹۹۴ بین آمریکا، کانادا و مکزیک بسته شد. حاصل کارکرد این قرارداد تجاری و اقتصادی در ۱۶ سال گذشته این بوده است که زندگی توده‌های مردم مکزیک، روز به روز در مخاطره‌های بیشتری قرار گرفته است. مردم بیشتری رو به فقر و قهقرا گذاشته‌اند و قرارداد، در واقع متضمن دفاع از ثروتمندان بوده است. برای صندوق چنین قراردادی یک الگوی مثبت است. وابستگی مکزیک به آمریکا، فقر کشاورزان، باز گذاشته شدن دست شرکت‌های خصوصی برای آنکه هر کار می‌خواهند بکنند، از نتایج کارکرد عملی این الگوی مطلوب سرمایه‌داری است. در مکزیک، طی ۱۱ سال دستمزدها تا ۴۰ درصد سقوط کرده‌اند. فاصله‌ی فقیر و غنی بیشتر شده است. دستمزد در مکزیک، روزانه بین ۲ تا ۱۵ دلار است و ارقام بین ۱۲ تا ۱۵ دلار، فقط بخش اندکی از کارگران را شامل می‌شود. اما در آمریکا، دستمزد ساعتی ۲۵/۷ تا ساعتی ۵/۸ دلار و در کانادا بین ۹ تا ۱۲ دلار است. مبارزه‌ی مردم مکزیک علیه جهانی‌سازی و سرکوب مداوم مردم، جریان دارد. مبارزه رو به گسترش اتحادیه‌ها در برابر خصوصی‌سازی‌های صنایع نفت و برق و خدمات اتوبوس رانی و دیگر فعالیت‌ها، هرچه بیشتر از واکنش در برابر نفتا مایه می‌گیرد. جنبش زاپاتیست‌ها در ایالت چیپاس، نمود کامل مبارزه علیه ستم عمومی و ستم نظام‌مند نفتا

است. سیاست نفتا هم مورد دفاع صندوق و ایدئولوژی راست‌گرایان آن قرار دارد. نفتا در آغاز پر بود از وعده‌های شادی‌بخش که اکنون بار افسردگی را بر دوش مردم مکزیک نهاده است و مبارزه‌ی آزادی‌بخش، تنها راه‌هایی از آن است.

لیک آف، نویسنده و مدافع و مبلغ صندوق، چنین نظر می‌دهد که تلاش‌هایی که از سوی نیروهای مستقل و مردم‌گرا در حمایت از بازارهای داخلی انجام می‌شود و مانع از آن می‌شود که شرکت‌های خارجی و عمدتاً آمریکایی، تسلط بیشتری بر اقتصاد و جامعه بیابند، در واقع، مانع تحقق دموکراسی می‌شوند. به این ترتیب، سیاست‌هایی که هم جنس ایدئولوژی صندوق‌اند، تا اعماق اراده و خواست توده‌ها نیز نفوذ می‌کنند یا حداقل، قصد این نفوذ را دارند. گویا دموکراسی با انتقال وسیع قدرت تصمیم‌گیری به مثنی مستبد و ناپاسخ‌گوی بخش خصوصی، که بخش وسیعی از منابع را از آن خود کرده‌اند، میسر می‌شود.

ریاست صندوق در طول ۶۶ سال گذشته، همیشه با فرانسه بوده است و ریاست بانک جهانی با آمریکا. اما این یک تقسیم کار خودمانی به شیوه‌ی لیبرال سرمایه‌داری سلطه‌گری جهانی است و نه چیز دیگر. امروز هم که کریستین لاگارد، بانوی میان سال و شناگر ماهر پیشین، که مدت‌هاست بیرون از استخر شنا می‌کند و اقتصاد نخوانده است، اما وزیر دارایی دولت راست‌گرا و افراطی سارکوزی بوده است و هنوز دفتر وکالت خود را در آمریکا دارد، به سر کار می‌آید، همان امیدها برای سلطه و سروری مالی بر جهان، با مدیریت این بانوی "با تدبیر" برانگیخته شده است.

وقتی در کشوری کم توسعه، نتایج انتخابات باب میل غرب از آب در نیاید، صندوق کاری می‌کند که آن کشور، بار جنگ اقتصادی را بر دوش بکشد. در این صورت، فشارها ناگزیر این کشورها را به گوشه‌هایی می‌کشاند که بهانه به دست صندوق و متحدان می‌دهد تا فریاد بر آورند که دموکراسی به خطر افتاده است. این کاری است که با نیکاراگوئه و بولیوی می‌کنند و بیشتر از آن، تمهیدهای نظام‌یافته‌ای است که علیه ونزوئلا به کار می‌برند. در ساحل عاج، وقتی دولت لوران باگبو بر سر کار بود، فشارها ادامه داشتند. انتخابات جدید که به پیروزی آلاسان (الحسن) و اتارا منجر شد، هر چقدر هم از حیث صوری سالم بود، اما در عمل، آنجا که فرانسه و تانک‌های ارتش این کشور به رهبری سارکوزی، در جریان انتخابات به نفع این پیروزمند حضور داشتند، نه کاملاً آزاد بود و نه منصفانه؛ اما در عوض، برای صندوق جای نفس راحت کشیدن را باز کرد.

صندوق مانند مسئولان و مدیران خزانه‌داری فدرال رزرو (بانک مرکزی) آمریکا، و در مثل چون گرین اسپن، مرد قدرتمند پیشین فدرال رزرو، ماشین صدور تبلیغات گسترده علیه اتحادیه‌های کارگری و درخواست شغل و دستمزد بیشتر از سوی آنان است. همه‌ی این جور سازمان‌ها و آدم‌ها مدام در سطوح دانشگاهی و کارشناسی و رسانه‌ای، از بند زدن به پای دستمزدها به عنوان کاری امیدبخش و خوش‌بینانه، دفاع و برای آن تبلیغ کرده‌اند. اما نتیجه چه شده است جز بیکاری و تبعیض بیشتر؟ حاصل کار تقریباً در هر جا که در پی این‌گونه سیاست‌ها بوده‌اند، کم و بیش بحران و بیکاری بوده است. گرین اسپن، با قبول نتایج فلاکت‌بار سیاست‌ها و شاهکارهایی که زمانی، او را ستاره‌ی درخشان آسمان سیاست‌های اقتصادی معرفی می‌کردند، البته سعی کرد تقصیر را به گردن سایر دولت‌مردان و نه نظام حاکم بر صندوق و بانک و نه نظام بانکی و مالی آمریکا و خزانه‌داری و بانک مرکزی آن کشور، بیندازد. معجزه‌های وعده داده شده اقتصادی تا حد ۸۰ درصد نادرست از آب در آمدند، البته برای ۵ درصد بالایی جامعه، نان بودند در روغن.

صندوق و بانک و سازمان تجارت جهانی، نظریه‌ساز، مبلغ و مجری سیاست‌های معروف به تعدیل ساختاری بوده‌اند، سیاست‌هایی که حتی زمانی، نام بردن از آنها برای اقتصاد دانان سطحی و مبتذل و وابسته، مایه‌ی اظهار فضل و آگاهی از مسایل روز بود. تجربه‌ی ما در ایران، از این حیث غنی است. نظریه‌سازان رسانه‌ای و اجتماعی و سیاسی نیز، از طرف دیگر، این سیاست‌ها را مایه‌ی حصول و رشد دموکراسی معرفی می‌کردند و آنها را قاطعانه و بیرحمانه، به جای سیاست‌های گسترش آزادی تشکله‌ها، آزادی و اندیشه و بیان، چونان زمینه‌های اصلی دموکراسی، می‌نشانند و برای تشکله‌ها، انواع آشکار و موزیانه‌ی احکام سرکوب صادر می‌کردند. حالا تشت رسوایی همه آنها بر زمین افتاده است، اما متأسفانه پس از قتل‌عام‌های اقتصادی‌ای که صورت پذیرفت و مردمان زیادی را به کام فنا برد. این سیاست‌ها موجب بدبختی مردم شدند و دموکراسی به ارمغان نیاوردند. تجربه‌های دموکراسی صوری همراه با سیاست‌های نولیبرالی، در خیلی جاها ناتوانی و انحراف و اتلاف وقت مردم و فریبکاری خود را نشان دادند.

صندوق، نیروی مالی و پولی و ابزار برگزیده‌ی توافق و اشنگتن است (که نامی نمادین است) و در آن خشن‌ترین، ضد‌مردمی‌ترین و ناعادلانه‌ترین سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری بزرگ جهانی، توصیه می‌شود. توافق پسا و اشنگتن (نام نمادین دیگر) که از دل سرمایه‌داری معقول‌تر بیرون آمد، برای خنثی کردن آثار دهشتناک این سیاست‌ها بود

و باراک اوباما، تا حدی برگزیده‌ی آن است؛ اما گویا اثر چندانی بر راه و روش ایدئولوژیک صندوق و بانک و سازمان تجارت جهانی، ندارد.

دوران اصلاحات در ایران و دل بستن به سیاست‌های توسعه‌ی سیاسی سطحی و ناپاسخ‌گوی دولتی، که فقط بر خوشدلی و امید مردم بی هیچ برنامه‌ی عملی‌ای، تکیه می‌کرد، تجربه‌ی به یادماندنی و آموختنی برای مردم جهان است. نتیجه‌ی آن دموکراسی چیزی شد به صورت نظارت از بالا به پایین و حق درخواست و پند گویی برای عده‌ای معدود که وفاداری خود را به اصل نظام نشان می‌دهند. در تمام مدت، صندوق و بانک و سازمان تجارت جهانی از این سیاست‌ها حمایت کردند و راه گشودند و به نفع آن، مستقیم و غیرمستقیم، نظریه دادند و تحصیل کردگان مکتب خود را قالب کردند، اما جانب احتیاط را از دست ندادند مگر در اظهار نظر خردادماه ۱۳۹۰ که حکایت دیگری دارد. خواهم گفت.

به رغم وعده‌های صندوق و بانک و واشنگتن و اذنازشان، شمار فقیران، به معنای کسانی که درآمدی کم‌تر از ۲ دلار دارند از ۷۲/۲ میلیارد نفر در سال ۱۹۹۰ به ۸۲/۲ نفر در پایان قرن بیستم رسید. در ۲۰۱۰ برآورد‌ها از حداقل ۳ میلیارد نفر از چنین فقیرانی حکایت دارند. البته با قیمت‌های ثابت سال ۱۹۹۰ باید معیار فقر را ۵/۳ دلار در روز در نظر گرفت که در آن صورت، شمار فقیران به ۷۵/۳ میلیارد نفر یعنی ۵۸ درصد جمعیت جهان می‌رسد. بی برو برگرد، صندوق از ابزارهای فکری و اجرایی این فاجعه‌ی بشری است. کارهای صندوق در افزایش شکاف فقیر و غنی در ابعاد جهانی و در کشورهای زیادی که از قواعد صندوق و سیاست‌های تعدیل ساختاری تبعیت کرده‌اند، از جمله و به طور شاخص و جدی در ایران، نقش جدی داشته است.

صندوق در برابر سیاست‌های اقتصادی و تجاری پنهان و ریاکارانه‌ی حمایتی کشورهای ثروتمند، نه تنها سکوت کرده، بلکه آن را توجیه می‌کند. سازمان تجارت جهانی، به رغم فرصت‌های صوری برای "تجارت عادلانه"، به این گونه سیاست‌ها فرصت می‌دهد. تله‌ی تجارت آزاد و عادلانه، که اجرای آن برابر موازین سازمان تجارت جهانی، پیش شرط قطعی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است، تاکنون جز تله‌ی فلاکت و بدبختی کشورهای کم توسعه نبوده است. به گزارش سازمان ملل، سیاست‌های حمایتی کشورهای ثروتمند غرب، در افزایش شکاف نقش داشته‌اند. نقض اصول تجارت آزاد از سوی سیاست‌های ریاکارانه‌ی غرب و مورد تأیید و عملی صندوق، سالانه چیزی در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار خسارت برای کشورهای کم توسعه به بار آورده است.

باری، همین صندوق که گوشه‌ی بسیار مختصری از مأموریت‌ها و نقش‌هایش، که در تأمین منافع امنیت سرمایه‌داری، به ویژه سرمایه‌داران مالی و از ایدئولوژی بازارگرایی افراطی‌اش که با این هدف در هم آمیخته است و از آثار زیان‌باری که در اقتصادهای جهان به بار آورده است، نقل شد؛ سیاست‌های یارانه‌ای دولت احمدی‌نژاد را مورد تمجید قرار داده است. هیأت اعزامی صندوق بین‌المللی پول، با صدور بیانیه‌ای از موفقیت ایران در اجرای مرحله‌ی نخست قانون هدفمندی یارانه‌ها حمایت و آن را مورد تشویق و تأیید قرار داد. آمدن این هیأت به ایران، با استقبال مواجه شد. در حالی که به هیأت‌های حقوق بشر که در همان زمان خواهان بازدید از ایران بودند، چنین اجازه‌ای داده نشد و آن را دخالت در امور داخلی قلمداد کردند.

صندوق تأکید کرد که هدفمندی یارانه‌ها، چشمانداز اقتصاد ایران را در میان مدت بهبود می‌بخشد. بررسی صندوق این است که افزایش قیمت حامل‌های انرژی، ناشی از آغاز اجرای سیاست یارانه‌ها (در ۱۹ دسامبر ۲۰۱۰) در حدود ۶۰ میلیارد دلار از یارانه‌ها را به طور سالانه حذف کرده است. توجه داشته باشیم که کل یارانه‌های پرداختی دولت به قیمت‌های متوسط سال ۲۰۱۰ می‌توانست در حدود ۱۱۰ میلیارد دلار باشد و حال، دولت که قرار بود در فاصله‌ی ۵ سال در حدود ۸۰ درصد این یارانه‌ها (یعنی کلاً ۸۸ میلیارد دلار و سالانه ۵/۱۷ میلیارد دلار) را حذف کند، به گفته‌ی صندوق، در سال نخست به جای ۵/۱۷ میلیارد معادل ۶۰ میلیارد دلار صرفه‌جویی کرده است. (البته رقم ۶۰ نیز بنا به برآورد من، اغراق‌آمیز است و ناشی از اغراق‌های سخن‌گویان دولت). به هر حال، هر چند اغراق‌آمیز، اما، به این می‌گویند "شوک" درمانی و نحوه‌ی اجرای آن در ایران، چنان که بیش از این گفتم توهم درمانی بود (اینجا توهم معادل illusion است و نه Hallucination که نوعی بیماری در روان‌پزشکی است). (درباره‌ی شوک درمانی و آثار فاجعه‌آمیز و بیچاره‌کننده آن، نائومی کلاین کتاب خوبی نوشته و مهرداد شهابی و محمود نبوی این کتاب را ترجمه کرده‌اند. این کتاب را بخوانید.)

صندوق با آن همه سابقه، اینجا در ایران، از در انسان‌گرایی نیز در آمده و چاشنی‌های را به نسخه‌های زهرآلود قدیمی خود افزوده است و آن اینکه، توزیع درآمد حاصل از صرفه‌جویی یارانه‌ها، به نفع مستمندان تمام می‌شود و توزیع درآمد را برابرتر می‌کند. صندوق فراموش کرده است آن همه تبعیض و بی‌عدالتی و فقر را که همه جا

تحت لوای همیشگی و نسخه‌ی همیشه حاضرش، در دفاع از دستورات نو راست‌گرایی و بازار‌گرایی افراطی به بار آورده بود. موضوع چیست که این چنین، صندوق بدبختی‌زایی‌های خود را فراموش می‌کند، از در مهربانی و نگاه خوش به سیاست‌های دولت ایران در می‌آید و بر خلاف همه‌ی سنت‌های ۲۵ سال گذشته‌اش، ظاهراً حتی گوشه‌ی چشمی هم به سیاست‌های متقابل خصومت‌آمیز ایران و آمریکا و متحدان غربی‌اش ندارد و در کمال ناباوری، در تاریخ ۱۵ مرداد ۹۰ ناگهان اعلام می‌کند که رشد اقتصادی ایران به ۲/۳ درصد رسیده است، در حالی که چند ماه قبل از آن، از رشد اقتصادی صفر درصد برای ایران، سخن گفته بود. صندوق، هیچ‌گونه توضیحی هم نداد که این دو گانگی آمار، در چه روندی حاصل شده است. این رشد برای اقتصاد ایران، در حالی مطرح می‌شود که برخی منابع، رشد اقتصاد ایران را منفی دانسته و خود مقامات، از تعطیلی گسترده‌ی بخش تولید پس از اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها صحبت می‌کنند. در این گزارش، صندوق بین‌المللی پول به تعریف و تمجید از اقتصاد ایران پس از هدفمندی یارانه‌ها پرداخته است.

صندوق معتقد است با اجرای این طرح، سیاست استفاده از انرژی عقلایی می‌شود (و لابد در اجرای این‌گونه عقل‌گرایی است که حال، سیاست ادغام وزارت نیرو و نفت تعقیب می‌شود.) اینجا دیگر ذات صندوق بر ملا شدنی است. صندوق، گرانی شدید هزینه‌ی حمل و نقل شهری و تحمیل آن بر دوش خانواده‌های کارگری و تهیدستان شهری را، لابد همان عقل و عقل‌گرایی می‌داند که از آن یاد کرده است. صندوق، فشار بار هزینه بر دوش زارعان را نیز عقل می‌داند و لابد، نتایج آن بر وابستگی هرچه بیشتر غذایی کشور و تلفات اقتصادی کشاورزی را نیز، مقوله‌ی عقلایی بودن تصویر می‌کند. صندوق، آثار بازتابی و پی‌در پی‌گران شدن خوار و بار و اجاره‌ی مسکن و آب و برق و گاز را، نشانه‌ی کمال عقل می‌داند. صندوق تشویق می‌کند که دولت، فلکه‌ی فشار بر زندگی مردم را بیشتر بچرخاند و آن را عقل سلیم جلوه می‌دهد.

صندوق برای آینده‌ی "خوب و روشن" اقتصاد ایران و زندگی بینوایان، پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه و امیدبخش نیز دارد: رکود زودگذر، بالا رفتن موقتی نرخ تورم، به مشام رسیدن بوی بهبود اوضاع، کاهش نابرابری، ارتقای سطح زندگی مردم و همه‌ی موهبت‌های وعده و عیدی همیشگی نظریه‌پردازان راست افراطی. اما دست‌کم در ایران، برخی از وابستگان فکری و عملی کارشناسی و دانشگاهی این موسسه و دولت، این روزها از مردم و پرسش‌های دلهره‌آور کارشناسان مستقل در مورد آن وعده‌ها و

فریب‌کاری‌ها و خیال‌پردازی‌ها روی می‌پوشانند. صندوق اما، از خیابان نوزدهم واشنگتن همین‌طور امید واهی است که صادر می‌کند و از در تشویق چنین سیاست‌هایی بر می‌آید.

البته از مدت‌ها پیش، کارشناسان و اقتصاد دانان این موسسه که به منزله‌ی کبد سرمایه‌داری بزرگ جهانی کار می‌کند، به‌طور انفرادی و با زبان پوشیده، با الفاظ کارشناسی کار تمجید و تأیید سیاست‌های دولت را شروع کرده بودند. وقتی دولت احمدی‌نژاد بعد از ۱۳۸۴ به قدرت رسید، در پاسخ پرسش‌های روزنامه‌نگاران نادان و شیفته شده‌ی سیاست‌های جهانی‌سازی که می‌پرسیدند حالا دولت "چپ‌گرای"! احمدی‌نژاد با اقتصاد چه می‌کند- که البته اندکی بعد، صدای‌شان به ناله تبدیل و آخر خاموش شد- می‌گفتم زرنگی نکنید و دو سره بار نکنید، زیرا او راست‌گراترین دولت از زمان مادها! تا کنون است و آنان، مثل آنکه گردش زمین به دور خورشید را انکار کرده باشی، بر می‌آشفتند. آنها اتفاقاً آن زمان وعده‌های این دولت برای عدالت و مهرورزی را، دلیل راه خود قرار می‌دادند، اما تکیه‌گاه اصلی حرف آنان، همان اختلاف سیاسی با آمریکا بود. آن روزنامه‌نگاران، امروز باید در مقابل ورقه‌ی تمجید نامه‌ی صندوق بین‌المللی پول از دولت احمدی‌نژاد، یا از مردم برای به گمراهی کشاندن‌شان و ناروا چسباندن یک راست افراطی به چپ، عذرخواهی کنند یا بگذارند مردم آگاه، دست‌کم کارشناسان فعال مستقل، آنان را به همان‌جایی بفرستند که روزنامه‌نگاران وابسته را، از زمان مشروطه تاکنون، فرستاده‌اند: وادی بد نامی ابدی.

وقتی من از وجود ۷/۴ میلیون بیکار با همین روش متداول اندازه‌گیری (موسوم به معیار U۳) صحبت و آن را با استدلال آماری، تجربی و ریاضی اثبات می‌کردم، روزنامه‌نگارانی که طرفدار دولت بودند، همراه با اصلاح‌طلبان تغییر موضع داده، آن را اغراق می‌خواندند. از نظر آنان، این برای من جرم هم محسوب می‌شد. در اواخر خرداد امسال، در مناقشه‌های بین مجلس و دولت از رقم بیکاری ۷/۵ میلیون ذکر خیر (یا ذکر شر؟) به میان آمد و کسی گوینده‌ها را برانداز و مبلغ علیه نظام قلمداد نکرد- لابد صندوق به زودی به این معرکه پای می‌گذارد و می‌گوید که رقم اشتغال ایجاد شده‌ی ۵/۱ تا ۲ میلیون نفر در سال، توسط سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد، درست و قابل دفاع بوده است. وقتی من از امکان تورم ۴۰ درصدی در سال ۹۰ بحث می‌کردم، باز با اتهام سیاه‌نمایی و تخریب چهره رو به رو می‌شدم و در پاسخ رقم من، به رقم یک اقتصاد دان پرت (وابسته به مجمع تشخیص مصلحت) که رقم ۴۰۰ تا

۵۰۰ درصد را پیش‌بینی کرده بود، می‌پرداختند و به آن حمله می‌کردند. کسی اجازه نداد در رسانه‌های "مستقل" بگوییم آن حرف، چه ربطی به من دارد و چرا رقم تورم ۱۴ درصدی مورد نظر دولت و صندوق، نادرست است.

اگر دولت‌های پیشین در ایران، از سیاست‌های تعدیل ساختاری صندوق و بانک جهانی الهام می‌گرفتند و خود را به سازمان تجارت جهانی نزدیک می‌کردند، این کار توسط دولت فعلی با شدت بیشتری ادامه یافته است، گیریم نهادهای بین‌المللی بلدند چگونه خود را به قدر کافی دست نیافتنی و ناز کشیدنی کنند، تا متقاضی‌ای مانند ایران، به قدر کافی اقتصادش را به نفع بازار و سرمایه‌داری انحصاری دست کاری کند تا دل آنان را به دست آورد. این کاری بود که سازمان تجارت جهانی با ایران کرد و آنقدر درخواست و کتابچه پرسش‌نامه‌ی ایران را پس فرستاد تا ایران، آن را باب میل سازمان تنظیم و نهایی کرد. حالا نیز همین کار را می‌کنند، اما صندوق بالاخره سرِ رابطه خوب را باز کرده است.

صندوق می‌خواهد دولت، از صندوق ذخایر ارزی‌اش نه به نفع سیاست‌های به اصطلاح عادلانه ساختن توزیع و خدمات رفاهی، بلکه به نفع فعالیت‌های مالی و تولیدی انحصارهای بخش خصوصی و برخی هزینه‌های سرمایه‌گذاری عمرانی به دست بخش خصوصی، استفاده کند. دولت ایران نیز چنین می‌کند. اخیراً نیز وزیر نفت وابسته به نهادهای نظامی، خواهان استفاده از ذخایر ارزی برای راه اندازی این صنایع انحصاری شده است. صندوق، طرفدار بالا بردن سطح دریافتی مالیات‌ها است. در ایران، مالیات‌ها بالا می‌روند و به ویژه، نسبت انواع مالیات بر حقوق و دستمزد و بر مصرف‌کننده (به نام ارزش افزوده) به مالیات سود فزونی می‌گیرد. صندوق می‌خواهد اگر چیزی برای رفاه و توزیع، خرج می‌شود، اهمیت اصلی را در بودجه نداشته باشد و ثانیاً محل آن از مالیات‌ها - به شرط آن‌که سودشکن نباشد - تأمین شود. بودجه‌های ۸۹ و ۹۰ نیز چنین گرایشی را نشان می‌دهند. همچنین در ایران قرار است از محل صرفه‌جویی یارانه‌ها، پرداخت‌های نقدی به عمل آید و این پرداخت‌ها نیز، در ذات خود هم بی‌ثبات‌اند و هم در معرض تابش آفتاب داغ تورم، که آن را تبخیر می‌کند.

صندوق به بازارهای مالی و بورس و تعدد بانک‌ها و موسسات اعتباری و مالی، علاقه‌ای وافر دارد. نگاه کنید به سه چهار سال اخیر ایران و حساب‌های بورسی و مالی و بانک‌ها و موسسات اعتباری، که قارچ‌وار بیرون می‌آیند. صندوق به آزاد کردن نرخ بهره و سپردن آن به نیروی

بازارهای مالی و پولی، تمایل جدی دارد. بانک مرکزی ایران، به تدریج به همان سمت می‌رود. صندوق به طور ضمنی و به شرط آنکه علنی نشود، تشکیل انحصارهای قدرتمند سرمایه‌ای را بسیار دوست دارد و بنا به ایدئولوژی خود، آن را در سر می‌پرورد. سیاست‌های تبعیضی در واگذاری طرح‌های عمرانی، تبعیض نرخ بهره و وام‌ها و حمایت‌های مدیریتی و سیاسی در ایران، با آن دوست داشتن سازگار است. صندوق، طرفدار سقوط نرخ ارز کشور مورد نظرش نیست و دست‌کم، در خیلی جاها چنین نیست، زیرا آن را مغایر منافع سرمایه‌داری مسلط و وابسته به نظم جهانی می‌داند. وقتی ارزش پول کشور بالا است، تمایل به واردات آن کشور، به ویژه واردات کالاهای ضروری و فرآورده‌های کشاورزی از کشورهای سرمایه‌داری صنعتی، بالا می‌رود و صادرات هم، محدود به آن رشته‌هایی می‌شود که تقسیم کار تحمیلی، مقرر کرده است. در ایران، بیشتر اوقات ارزش پول ملی در برابر ارزهای خارجی بالا نگه داشته شده است، که همراه است با کشمکش‌های اقتصادی جناح‌ها بر سر نرخ آن (مثلاً جناح صادرکننده و بازار، طرفدار گران کردن دلار نسبت به پول ملی (ریال) و جناح پیمانکاری عمرانی، خواستار ارزانی آن است و هر یک به دلایل آشکار مربوط به سود خود، چنین علاقه و فشارهایی دارند).

واردات فزاینده‌ی ایران که همه‌ی منابع ارزی را می‌بلعند، گرچه امروز واردات از آمریکا نیست و از اروپا هم کم است، اما در چارچوب سیاست‌های صندوق قرار دارد.

آیا این همه همدلی‌ها، تصادفی‌اند؟ آیا هنوز وجدان بیداری در میان اقتصاددانان طرفدار سرمایه‌داری و بازار، باقی مانده است تا اگر نمی‌خواهد ماهیت ایدئولوژیک صندوق را بشناسد، لااقل ماهیت راست‌گرایانه‌ی دولت و تقابل جدی آن با اقتصاد دانان رادیکال و تشابه کامل دولت ایران با "راست‌نو" را گواهی دهد؟ وابستگان اگر نمی‌خواهند، البته می‌توانند باز به سم‌پاشی فکری خود به دنبال آلف و اولوف چرب و شیرین ادامه دهند. اما "وقتی در خاور، آتش به پا می‌شود، سرچشمه‌ی آن زمینی است که از خورشید نور می‌گیرد" و نه از صندوق بین‌المللی پول، خزانه‌داری آمریکا، ارتش ناتو و البته بی‌دادگران بومی.

چلچله‌های آگاهی دارند "قیل کنان و بال کشان" می‌آیند.

\* منبع: کانون مدافعان حقوق کارگر

# دیالکتیک آزادی و استقلال

منوچهر صالحی

چندی است بخشی از نواندیشان ایرانی که تحت تأثیر فلسفه تاریخ و فلسفه سیاسی کارل پوپر<sup>1</sup> قرار دارند و از «خردگرایی انتقادی» او در برخورد با واقعیات اجتماعی پیروی می‌کنند، بر این باورند که تاکید بر «استقلال» موجب نفی «واقع‌بینی سیاسی» خواهد شد. پس برای آن که بتوان به منافع ملی خود دست یافت، باید در هزاره سوم میلادی واقعیت جهان را آن گونه که هست، پذیرفت، جهانی که از کشورهایی پیشرفته و نیرومند و کشورهایی پسمانده و ناتوان تشکیل شده است.

بنا بر این نگرش، روابطی که میان افراد یک کشور وجود دارد را می‌توان در روابط بین‌الملل دولتها نیز مشاهده کرد. در یک کشور نیز ثروت و قدرت سیاسی میان شهروندان ناعادلانه تقسیم شده است و کسانی که ثروت و قدرت بیشتری دارند، می‌کوشند از منافع خود در برابر تهی‌دستان دفاع کنند و به آنها باج ندهند. در عین حال تهی‌دستان فقط هنگامی می‌توانند وضعیت خود را به گونه‌ای مثبت تغییر دهند که بتوانند با پذیرش منافع ثروتمندان، با آنها داد و ستد کنند، یعنی با فروش نیروی کار خود سهمی از ثروت ملی را از آن خود سازند. در غیر این صورت، ثروتمندان می‌توانند سرمایه خود را به کشورهای دیگر منتقل و سرمایه‌گذاری کنند، یعنی طبقات فرودست با فرار سرمایه از بازار بومی بیشترین زیان را خواهند دید. این بخش از نواندیشان ایران برای کشورهای پیشرفته «منافع مشروعی» در رابطه با کشورهای پسمانده قائل است و چنین می‌نمایند که کشورهای پیشرفته پس از پذیرش «منافع مشروع» خود از سوی کشورهای پسمانده حاضر به داد و ستد با آنها خواهند شد، وگرنه دولتهایی را که حاضر به پذیرش «منافع مشروع»شان نیستند، یعنی حاضر نیستند به ساز آنها برقصند، همچون حکومت دکتر مصدق با تحریم اقتصادی و کودتا سرنگون خواهند ساخت و یا همچون حکومت کنونی ایران با تحریم اقتصادی و تهدید به جنگ خواهند کوشید «دولتهای یاغی» را به پذیرش «منافع مشروع» خود مجبور سازند.<sup>2</sup>

همچنین برخی از این نواندیشان پدیده‌های استعمار و استقلال را پدیده‌های کهنه شده‌ی متعلق به سده 19 و 20 دانسته و منکر وجود این پدیده‌ها در سده 21 شده‌اند، آن‌هم در حالی که فلسطین همچنان در اشغال اسرائیل قرار دارد و امپریالیسم به‌رهبری ایالات متحده آمریکا با تجاوز نظامی به افغانستان و سپس به عراق و اینک نیز با بمباران لیبی و اعزام مخفی سربازان فرانسوی و انگلیسی به این کشور به سیاست استعماری خود در سده 21 در هیت «مبارزه با تروریسم»، «جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی» و «جنگ‌های بشردوستانه» ادامه می‌دهد. به‌عبارت دیگر، سیاست استعماری امپریالیسم در سده 21 با «جنگ‌های بشر دوستانه» آغاز می‌شود تا امپریالیسم بتواند در کشورهایی که به آن‌ها از نقطه نظر سوق‌الجیشی و یا غارت مواد خام نیاز دارد، دولت‌های دست‌نشانده خود را بر سر کار آورد و همچنین با ایجاد پایگاه‌های نظامی امپریالیستی در این سرزمین‌ها امکان کنترل درازمدت این کشورها را برای خود ممکن سازد. امروز نه فقط افغانستان و عراق و لیبی، بلکه کشورهایی که به ظاهر مستقل هستند، همچون عربستان سعودی، اردن، شیخ‌نشینان خلیج فارس و ... را باید جزئی از امپراتوری مستعمراتی امپریالیستی دانست، زیرا حکومت‌های این کشورها از یکسو از هیچ‌گونه مشروعیت مردمی برخوردار نیستند و از سوی دیگر بدون پشتیبانی نظامی دولت‌های امپریالیستی یک روز هم نمی‌توانند به زندگی خود ادامه دهند.

از آنجا که این اندیشه‌های نومدرنیسم درباره استقلال از یکسو منافع مادی و خواست‌های اجتماعی بخش سازشکار قشر میانه و بالای میهن ما را بازتاب می‌دهد که خواهان حفظ مالکیت خصوصی در همه‌ی رده‌های اجتماعی است، و از سوی دیگر چون سازمان‌های اپوزیسیون وابسته به این قشر هر روز بی‌پروا تر در این زمینه سخن می‌گویند، دیدم بهتر است این اندیشه را به سنجش گیرم:

### تأثیر متقابل 3

در آغاز به فیزیک می‌پردازیم که بنا بر قوانین نیوتون اجسام دارای جرم‌اند و هر اندازه کمیت یک جسم بیشتر باشد، به‌همان نسبت نیز جرم آن بیشتر خواهد بود و هر جسم و شئی بنا بر مقدار جرم خود دارای قوه جاذبه است و هر گاه دو جسم در رابطه (فاصله) با هم قرار گیرند، جسمی که دارای جرم بیشتر است، جسم کوچک‌تر را به سوی خود جذب خواهد کرد. بنا بر همین قانون سیب رسیده از شاخ درخت بر زمین می‌افتد، کره ماه به دور کره زمین می‌چرخد، اما قوه جاذبه آن چون کم‌تر است، از یکسو سبب جزر و مد اقیانوس‌های کره زمین می‌گردد

و از سوی دیگر موجب ثبات گردش زمین به دور خود می‌شود. همچنین بنا بر قانون نسبیت عام آاینشتاین زنجیره زمان- مکان توسط تقسیم جرم در سپهر تعییُن می‌یابد و همین وضعیت سبب تعییُن حرکت جرم در سپهر می‌گردد. در عین حال حرکت جرم در فضا سبب دگرگونی همیشگی زنجیره زمان- مکان می‌شود. به این ترتیب قانون نسبیت عمومی آاینشتاین ادامه منطقی قانون کنش و واکنش نیوتونی در ابعاد دیگری است.

اما همین که با تعداد زیادی از اجسام و اشیاء روبه‌رو شویم، در آن صورت با سیستمی بسیار پیچیده از کنش و واکنش اشیاء و پدیده‌ها روبه‌رو خواهیم شد که مکانیسم آن را نه می‌شود با قوانین نیوتون توضیح داد و نه فیزیک کوانتوم می‌تواند از پیچیدگی یکچنین سیستمی پرده بردارد. همین بغرنجی سبب شد تا انگلس در «دیالکتیک طبیعت» یادآور شود «تمامی طبیعت پیکرها را با دسترسی بر سیستمی مبتنی بر ارتباط متقابل به‌وجود آورده است و ما تحت عنوان پیکر تمامی ماده موجود ... را درک می‌کنیم. در این سیستم این پیکرها بر یکدیگر تأثیر می‌نهند و تأثیر متقابل آن‌ها بر هم، چیز دیگری جز حرکت نیست.»<sup>4</sup>

اما در دانش فیزیک با دو نوع تأثیر متقابل سر و کار داریم که عبارتند از تأثیر متناوب و تأثیر هم‌زمان. در تأثیر متناوب تأثیر پدیده‌ها بر هم هم‌زمان نیست و بلکه پس از یکدیگر رخ می‌دهد، یعنی اول باید پدیده‌ای بر پدیده دیگری تأثیری بگذارد تا آن دیگری بتواند پس از تأثیرپذیری از خود واکنشی نشان دهد، همچون تیله‌ای که با تلنگر دست ما به حرکت در می‌آید و پس از چندی در نتیجه اصطکاک با ماده‌ای که بر رویش در حرکت است، انرژی خود را از دست می‌دهد و دوباره به وضعیت ایستائی بازمی‌گردد. در عوض، بنا بر تئوری نسبیت ویژه آاینشتاین تأثیر اجرام و ماده در سپهر لایتناهی هم‌زمان است، یعنی این پدیده‌ها هم‌زمان و فوراً بر هم تأثیر می‌نهند.

## میانکنش اجتماعی<sup>5</sup>

میانکنش بازتاب‌دهنده تأثیر متقابلی است که میان افراد وجود دارد. به عبارت دیگر میانکنش اجتماعی از کار، کارکرد و مراوده میان انسان‌ها تشکیل می‌شود. دیگر آن که میانکنش مفهومی است که در دانش جامعه‌شناسی و روانشناسی دارای کاربرد است، زیرا موضوع پژوهش جامعه‌شناسی و همچنین روانشناسی بررسی میانکنش اجتماعی، یعنی تأثیری است که افراد در مراوده با هم بر یکدیگر می‌نهند. چکیده آن که بدون نمایندگی خواست‌ها و منافع فردی و یا اجتماعی خویش، بدون کارکردهای فردی و اجتماعی و سرانجام بدون تفسیر خواست‌ها و منافع

و همچنین کارکردهای افراد و گروه‌هایی که با هم در مراوده‌اند، میانکنش اجتماعی نمی‌تواند تحقق پذیرد.

هر چند کارکردهای جوامع انسانی بنا بر قوانین مکانیک نیوتون و فیزیک کوانتوم تحقق نمی‌یابند، اما قانون میانکنش اجتماعی در روابط افراد یک جامعه و روابط دولتها با هم نیز برقرار است. برای نمونه در کشورهای دمکراتیک هر فردی دارای حقوقی مدنی است که آزادی او را تضمین می‌کنند. اما در عین حال همین حقوق آزادی فرد را محدود می‌سازند، زیرا آزادی هیچ کس بی حد و مرز نیست و بلکه آزادی هر کسی تا زمانی از اعتبار برخوردار است که موجب خدشه آزادی دیگر افراد نگردد. همچنین در کشورهای دمکراتیک قوانین مدنی برای همه‌ی افراد حقوق برابری را در نظر گرفته و افرادی را که از نقطه نظر سالمندی، تندرستی، سواد، ثروت و ... از هم بسیار متفاوتند، به شهروندانی برابرحقوق تبدیل می‌کند، یعنی همه‌ی افراد در این کشورها نه در زندگی واقعی، بلکه فقط در برابر قانون با هم برابرند.

پس، چون انسان‌ها مجبورند با هم زندگی کنند، بنا براین متقابلاً بر هم تأثیر می‌نهند. رابطه‌ی میان انسانی نیز رابطه‌ای است نابرابر، یعنی با در نظرگیری عوامل مختلف، درجه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آدم‌ها بر هم متفاوت است. به‌طور مثال تأثیر پدر و مادر بر فرزندان و همچنین آموزگاران در مدارس بر دانش‌آموزان بسیار است. همچنین تأثیرگذاری روشنفکران و هنرمندان بر مردم خیره‌کننده است، یعنی هر چند در این روابط نیز قانون تأثیر متقابل حاکم است، اما از آنجا که تأثیرگذاری یک قطب بسیار زیاد و تأثیرگذاری قطب دیگر بسیار اندک است، چنین به نظر می‌رسد که فرزندان از پدر و مادر و شاگردان از آموزگاران خود پیروی می‌کنند، یعنی می‌کوشند از رفتار و کردار پدران و مادران و آموزگاران خویش کپی‌برداری کنند.

پس، چون انسان موجودی اجتماعی است، نمی‌تواند بیرون از حوزه قانون تأثیر متقابل و میانکنش اجتماعی قرار داشته باشد و هر آنچه انسانی است، بدون شک فرآورده مراوده اجتماعی است.

## استقلال<sup>6</sup>

واژه استقلال نیز در حوزه‌های مختلف دارای معانی و کارکردهای مختلف است. برای نمونه در دانش ریاضی استقلال یعنی بین دو یا چند پیکر یا پدیده هیچ رابطه‌ای وجود نداشته باشد. در عوض می‌دانیم که در

فیزیک یکچنین وضعیتی ممکن نیست، زیرا همه‌ی پیکرها بنا بر مقدار جرم خویش بر هم تأثیر می‌نهند و در جامعه نیز نمی‌توان انسانی را یافت که تحت تأثیر هیچ چیز قرار نداشته باشد. حتی انسان گوشه‌گیری که در تنهایی کامل و به‌دور از انسان‌های دیگر زندگی می‌کند، از طبیعت پیرامون خود متأثر خواهد شد، یعنی وضعیتی که در آن به‌سر می‌برد، موجب برخورداری او از امکاناتی خواهد شد که حوزه زندگی‌اش و همچنین درجه شعور و آگاهی‌اش را تعیین خواهند کرد. با این حال در جامعه‌شناسی و روانشناسی انسان‌هایی را مستقل می‌نامند که بتوانند بدون دخالت و هدایت دیگران در مورد رفتارها و کردارهای خود تصمیم بگیرند، یعنی انسان‌هایی خود-مسئول<sup>8</sup> باشند. اما می‌دانیم که عواطف و آگاهی هر کسی حوزه تصمیم‌گیری او را درباره چیزی، کسی یا پدیده‌ای محدود می‌سازد. به این ترتیب میان استقلال دانش ریاضی و استقلال یک انسان تفاوت از زمین تا آسمان است.

در جامعه‌شناسی و روانشناسی انسانی مستقل است که بتواند آزادانه بنا بر اراده و خواست خود که بازتاب دهنده عواطف و شعور اویند، درباره سرنوشت خویش تصمیم بگیرد. چنین انسانی بنا بر سیستم‌های حقوقی کنونی انسان بالغ نامیده می‌شود که می‌تواند به‌طور مثال در هیجده سالگی تصدیق رانندگی بگیرد، در انتخابات شهری، ایالتی و فدرال شرکت کند، حساب بانکی داشته باشد، با کارفرمای خود قرارداد کار امضاء کند و ...

به‌عبارت دیگر، هر چند عواطف و شعور هر انسانی بنا بر مناسبات اجتماعی پیش‌یافته‌ای که در آن به‌سر می‌برد، بر مبنای هنجارهای دینی، اسطوره‌ای و حقوقی موجود شکل می‌یابند، با این حال استقلال فردی به هر کسی این امکان را می‌دهد مناسبات خود با دیگران را «آزادانه» برگزیند. برخورداری از حق‌گزینش شالوده آزادی فردی و ملی را تشکیل می‌دهد. کسی و یا ملتی که نتواند در تعیین سرنوشت خود نقشی فعال داشته باشد، نه از آزادی برخوردار است و نه از استقلال. بنابراین واژه استقلال در رابطه با واژه آزادی قرار دارد، یعنی میان آزادی و استقلال رابطه‌ای متقابل وجود دارد، چون که آزادی بدون استقلال و استقلال بدون آزادی قابل تحقق نیست. پس این دو مقوله دو روی یک سکه‌اند و با هم در پیوندی دیالکتیکی قرار دارند. درک این رابطه سبب شد تا در ایران سیاستمداران میهن‌پرستی چون دکتر مصدق دریابند «ملتی که از آزادی برخوردار نباشد، از استقلال نیز محروم خواهد بود.» همین شناخت سبب شد تا در سده گذشته در ایران تحقق «آزادی» و «استقلال» ملی به شعارهای محوری جنبش

## دولت مستقل

دولت مستقل نیز دولتی است که با جهان پیرامون خود رابطه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و ... دارد، یعنی دولتی است که باید برای تحقق منافع ملی خویش از حق تصمیم‌گیری مستقلی برخوردار باشد و در این رابطه به اراده و خواست یک یا چند دولت دیگر وابسته نباشد. به عبارت دیگر، دولت مستقل همان دولت خودفرمانی 9 است که با در نظر گرفتن منافع ملی خود رابطه خویش را با دولت‌های دیگر تعیین می‌کند.

در سده شانزده میلادی واژه دولت خودفرمان در فرانسه اختراع شد که بر مبنی آن در هر دولتی سرانجام باید مقامی وجود داشته باشد که مستقل از هر نیروی درونی و بیرونی دیگر بتواند حرف آخر را بزند و تصمیم نهائی را بگیرد. به عبارت دیگر، دولت خودفرمان باید از حق انحصاری قدرت برخوردار باشد. در آن دوران شاهی که سلطنت مطلقه را نمایندگی می‌کرد، به مثابه یگانه شخصیت خودفرمان دولت سلطنتی شناخته شد، به‌ویژه آن که شاهان آن دوران به نمایندگی از سوی پاپ سلطنت می‌کردند، یعنی حکومت آن‌ها بازتاب دهنده قدرت الهی و زمینی بود. اما پس از انقلاب فرانسه و تحقق دولت جمهوری دمکراتیک، ملت جای شاه را گرفت و به شخصیت حقوقی خودفرمان بدل گشت. از آن پس در قانون اساسی بیشتر کشورهای کم و بیش قید شده است که «ملت منشأ همه‌ی قدرت دولتی است.»<sup>10</sup> و یا آن گونه که در قانون جمهوری اسلامی ثبت شده است، «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است.»<sup>11</sup> البته وجود «ولی فقیه» در قانون اساسی کنونی ایران بازتاب دهنده تلاشی است برای آشتی قدرت خودفرمان شاهی که از قدرت مطلقه برخوردار بود با خودفرمانی ملت که باید از چنین قدرتی برخوردار باشد. روشن است که در یک دولت نمی‌تواند دو قدرت انحصاری خودفرمان داشته باشد که بتوانند هم‌زمان حرف آخر را بزنند و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز همه جا حقوق ملت توسط ولی فقیه محدود شده است و او می‌تواند به نام دین و برخلاف نص قانون اساسی کنونی با صدور «حکم حکومتی» تمامی مصوبات آن بخش از نهادهای دولتی را که توسط ملت تعیین و هدایت می‌شوند، لغو کند.

اگر پدیده جمهوری اسلامی ایران را به کناری نهیم، در آن صورت دولت خودفرمان دولتی است که باید در امور درونی و بیرونی خود از

استقلال رأی و عمل کامل برخوردار باشد تا بتواند حاکمیت انحصاری خود را در جامعه اعمال کند. در حقوق بین‌الملل کنونی نیز فقط با مقوله دولت خودفرمان سر و کار داریم، یعنی یک دولت خودفرمان باید در امور درونی خود از استقلال رأی کامل برخوردار باشد و هیچ دولتی نباید در امور درونی دولت دیگری مداخله کند. در جهان کنونی حقوق بیرونی هر دولت خودفرمان نیز بر اساس مصوبات نهادهای سازمان ملل متحد همچون «مجمع عمومی» که در آن بیش از 190 دولت عضوند و همچنین «شورای امنیت» سازمان ملل تعیین می‌شود که این یک پدیده‌ای ضددمکراتیک است، زیرا با دادن حق عضویت دائم به برخی از دولت‌ها در این شورا و برخورداری این دولت‌ها از «حق وتو» برای آن‌ها حقوق ویژه‌ای در نظر گرفته شده است. اما یکی از اصل‌های حقوق بین‌الملل برابر حقوقی دولت‌ها است، یعنی دولتی که دارای سرزمینی بزرگ‌تر و یا قدرت اقتصادی بیشتر است، نسبت به یک دولت کوچک‌تر نباید از حقوق ویژه‌ای برخوردار باشد.

## واقع‌بینی سیاسی<sup>12</sup>

بنا بر برداشت کانت<sup>13</sup> واقع‌بینی سبب می‌شود تا انسان بر اساس معیارهای اخلاقی به‌کاری دست زند که نه فقط برای او سودآور باشد، بلکه همچنین موجب «خیررفاء همگانی» گردد.<sup>14</sup> در زندگی واقعی دولت‌های دیکتاتوری کنونی ایدئولوژی نیروی محرکه کارکردهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است، همچون برنامه‌ریزی دولت ایران در جداسازی دختران و پسران در دانشگاه‌ها. در عوض در دولت‌های دمکراتیک که در آن‌ها رقابت احزاب وجود دارد، هر حزبی می‌کوشد با ارائه برنامه‌هایی منطبق با منافع اقشار و طبقاتی که به او رأی داده‌اند، چنین بنمایاند که تحقق آن برنامه‌ها موجب «خیررفاء همگانی» خواهد گشت. و از آن‌جا که در دولت‌های دمکراتیک سیستم چند حزبی وجود دارد، پس برخورد عقاید و افکار این احزاب سبب می‌شود تا سرانجام تجربه اجتماعی موجب پیدایش واقع‌بینی سیاسی گردد، یعنی دولت دمکراتیک با برنامه‌هایی که پیاده می‌کند، در پی به‌سازی رفاء همگانی باشد. با این حال کارکردهای دولت دمکراتیک نیز فراسو و بیرون از حوزه ایدئولوژی قرار ندارد. در کشورهای سرمایه‌داری نیز همه جا ایدئولوژی حاکم است، منتهی با کاربردی محدود تا بتوان در پس آن منافع اقتصادی سرمایه‌داران را پنهان ساخت. در این ساختار ایدئولوژیک چون بنا بر حقوق بشر انسان باید آزاد باشد، در نتیجه از آزادی کسب مالکیت برخوردار است و هر گونه تلاش برای از بین بردن مالکیت خصوصی به مثابه تجاوز به حقوق بشر تلقی می‌شود. نمونه

دیگر رفتار زنده‌ای است که برخی از دولت‌های عضو اتحادیه اروپا در رابطه با پیوستن دولت ترکیه به این اتحادیه در پیش گرفته‌اند. آن‌ها چون اسلام را نافی ارزش‌های می‌دانند که در کشورهای اروپائی به هنجارهای اخلاقی- اجتماعی بدل شده‌اند، ترکیه را شایسته عضویت در این اتحادیه نمی‌دانند.

دیگر آن که هنجارهای ایدئولوژیک رژیم‌های دیکتاتوری از سرشتی ایستا برخوردارند، در حالی که ارزش‌های نهفته در ایدئولوژی جوامع بورژوائی پویایند و می‌توانند با شتاب خود را با دگرگونی‌های مادی این جوامع تطبیق دهند و در هیبت هنجارهای نو هویدا شوند. همین وضعیت سبب می‌شود تا دولت‌های دمکراتیک بهتر بتوانند در برابر وضعیت‌های دگرگون شده از خود واکنش نشان دهند و در نتیجه برای تحقق منافع ملی‌شان نه دشمن و نه دوست همیشگی دارند 15 و بلکه هرگاه ضرورت‌ها ایجاب کنند، امروز با قذافی دوستند و فردا او را چون «دیکتاتوری خون آشام» سرکوب می‌کنند و از اریکه قدرت می‌رانند.

## واقع‌گرایی سیاسی 16

واقع‌گرایی فلسفی 17 بر این شالوده بنا شده است که بیرون از حوزه شعور و خودآگاهی ما باید اشیاء و پدیده‌هایی وجود داشته باشند. به عبارت دیگر، اصل آن است که اشیاء و پدیده‌ها فرآورده ذهن و خودآگاهی ما نیستند و بلکه مستقل و بیرون از ذهن و شعور ما وجود دارند و خودآگاهی ما از آن اشیاء و پدیده‌ها دستاورد رابطه و تأثیر متقابلی است که میان ما و آن‌ها وجود دارد.

آفتاب آمد، دلیل آفتاب/ گر دلایات باید، از وی سر متاب (مولوی)

اما واقع‌گرایی سیاسی کلاسیک مکتبی است که شالوده آن در دهه 30 سده گذشته در رابطه با روابط بین‌الملل نهاده شد. پیروان این مکتب می‌پنداشتند با بررسی حوزه‌های مشخصی می‌توان ملاط سیاست واقع‌گرایانه هر دولتی را در روابط بین‌الملل تشخیص داد. این حوزه‌ها عبارت بودند از:

- سیاست متکی بر وجود قوانین عینی اجتماعی
- پذیرش قدرت و منافع به‌مثابه اصول سیاسی
- پذیرش منافع ملی
- به‌کارگیری آن بخش از هنجارهای اخلاقی در روابط بین‌الملل که

دارای خصلتی جهانشمولند.

- توفیر نهادن میان اخلاق ملی و اخلاق جهانشمول

- پذیرش سیاست سپهرهای خودمختار 18

اما پیروان مکتب واقع‌گرائی سیاسی مدرن با بررسی روابط بین‌الملل در دوران "جنگ سرد" و فروپاشی اردوگاه "سوسیالیسم واقعا موجود" بر این باورند که روابط بین‌المللی یک دولت در رابطه‌ی بلاواسطه با خصلت قدرت سیاسی آن دولت و همچنین تقسیم قدرت سیاسی در جهان قرار دارد، یعنی تا زمانی که حقوق بین‌الملل طرف مناسبی برای سیاست بیرونی یک دولت است، هر دولتی خواهد کوشید از آن بهره‌گیرد. در عوض، هر گاه حقوق بین‌الملل سد راه تحقق منافع ملی یک دولت در روابط بین‌الملل گردد، در آن صورت به انکار آن خواهد پرداخت. اسرائیل و ایالات متحده آمریکا دو دولتی هستند که در این زمینه پیش‌تازند. اسرائیل تا کنون به‌خاطر برخورداری از پشتیبانی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، یعنی امپریالیسم آمریکا و اروپا بیش از 50 مصوبه مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل را انکار کرده است، زیرا آن مصوبات را مخالف منافع ملی خود می‌داند. ایالات متحده آمریکا به‌خاطر ابرقدرت بودن، برخلاف حقوق بین‌الملل به‌همراه متحدان خود به عراق حمله و آن کشور را اشغال کرد، زیرا در دوران جورج دبلیو بوش اهداف منطقه‌ای دولت آمریکا در خاورمیانه در تضاد آشکار با حقوق بین‌الملل قرار داشت. دولت جمهوری اسلامی ایران نیز در رابطه با سیاست اتمی خود از همین روش بهره‌می‌گیرد و مصوبات شورای امنیت سازمان ملل را مبنی بر تعطیل صنایع غنی‌سازی اورانیوم خود غیرقانونی و برخلاف حقوقی که سازمان ملل متحد برای دولت‌ها در نظر گرفته است، می‌نامد. بنا براین شالوده اصلی واقع‌گرائی سیاسی نه نفی استقلال، بلکه تکیه بر منافع ملی در سیاست بین‌المللی است.

### منافع ملی

ارائه تعریفی جامع از "منافع ملی" کار آسانی نیست، زیرا منافع ملی در محدوده ملی، یعنی سیاست درونی یک دولت قابل توضیح نیست. در کشورهای دمکراتیک که ملت از حق انحصاری خودفرمانی برخوردار است، حکومتی که توسط اکثریت پارلمانی تشکیل می‌شود، هر چند باید در حوزه سیاست داخلی و خارجی منافع و سود کل ملت را در نظر داشته باشد، اما در هنگام تصویب قوانینی که در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... تصویب می‌کند، در وهله نخست منافع طبقات و

اقشاری را در نظر دارد که پایگاه اجتماعی او را تشکیل می‌دهند و بنابراین فقط منافع بخشی از جامعه را نمایندگی می‌کند.

اما بنا بر قوانین اساسی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، آنچه به سود یک ملت است، در رابطه با روابط بین‌الملل دولت آن ملت به منافع ملی بدل می‌گردد. به عبارت دیگر، منافع ملی هر دولتی خود را در هنگام مذاکره و بستن قرارداد با یک یا چند دولت دیگر می‌نمایاند. پس منافع ملی می‌تواند در برخی موارد سبب همکاری دو یا چند دولت با هم گردد و همچنین تکیه بر منافع ملی می‌تواند سبب اختلاف و حتی جنگ میان دو یا چند دولت شود. همکاری دو یا چند دولت با هم به این معناست که آن‌ها دارای اهداف مشترک‌اند، یعنی در این زمینه منافع ملی آن‌ها هم‌گون است. به‌طور مثال، کشورهایی که عضو اتحادیه نظامی "ناتو" هستند، بر این باورند که با عضویت در این اتحادیه بهتر می‌توانند از امنیت خود در برابر دولت‌های دیگر دفاع کنند.

اما جهان واقعی به ما جنبه‌های دیگری از منافع ملی را می‌نمایاند. به‌طور کلی هر گاه دو دولت با هم در ارتباط قرار گیرند، در رابطه با منافع ملی می‌توان با دو وضعیت روبه‌رو شد.

نخست آن که این دو کشور از نقطه نظر توان اقتصادی و نظامی تقریباً در یک سطح قرار دارند و در نتیجه هیچ یک از آن‌ها نمی‌تواند منافع ملی خود را بر کشور دیگر تحمیل کند. در جهان واقعی به ندرت با یک چنین وضعیتی روبه‌رو می‌شویم. در دوران جنگ سرد این باور وجود داشت که بلوک سرمایه‌داری امپریالیستی و اردوگاه «سوسیالیسم واقعاً موجود» از نقطه نظر توان نظامی در یک سطح قرار دارند، اما در عوض بنیه اقتصادی جهان سرمایه‌داری چندین برابر بلوک «سوسیالیستی» بود. در همان زمان، اردوگاه «سوسیالیسم واقعاً موجود» در محاصره اقتصادی اردوگاه امپریالیستی قرار داشت و «غرب» همه تلاش خود را به کار گرفت تا «شرق» نتواند به دانش‌های پیشرفته و صنایع مدرن دست یابد، کاری که امروز با رژیم جمهوری اسلامی ایران می‌کند. بنابراین در آن دوران «منافع ملی» دولت‌های امپریالیستی ایجاب می‌کرد که اردوگاه «دشمن» خود را ناتوان سازد.

دو دیگر آن که هرگاه یکی از این دو دولت از توان اقتصادی و نظامی بیشتری برخوردار باشد، می‌تواند منافع ملی خود را بر دولت دیگر تحمیل کند. در جهان واقعی هر روزه شاهد یک چنین وضعیتی هستیم. دولت اسرائیل بنا بر منافع یهودان جهان، سرزمین فلسطین را اشغال

و چند میلیون فلسطینی را در جهان آواره ساخته است. دولت اسرائیل می‌تواند چنین کند، زیرا اجراء این سیاست با منافع ملی کشورهای امپریالیستی در تضاد قرار ندارد. با مهاجرت بخش عمده‌ای از یهودان اروپا به اسرائیل جنبش ضد یهود در کشورهای اروپائی دیگر چون گذشته پر توان نیست و در نتیجه صلح درونی این کشورها را تهدید نمی‌کند. بر عکس، فلسطینیانی که از سرزمین خود رانده شده‌اند، خواهان بازگشت به میهن خویشند، اما چون منافع ملی آنها فقط در رابطه با تناسب قدرت سیاسی بین‌المللی قابل تحقق است، در حال حاضر برای دستیابی به منافع ملی خود ناتوانند و یا باید به اسارت و استعمار تن در دهند و یا آن که با نیروی استعمارگر مبارزه کنند. دولت اسرائیل و کشورهای که از این دولت پشتیبانی می‌کنند، مبارزان مسلح فلسطینی را تروریست و در عوض مبارزان مسلح سوری را پارتیزان می‌نامند. به این ترتیب می‌بینیم که واژه‌ها نیز در رابطه با منافع ملی دولت‌ها تغییر چهره می‌دهند.

## چکیده

کسانی که برای «واقع‌بینی سیاسی» جایگاهی فراتر از «استقلال» قائلند و از ما می‌خواهند در روابط بیرونی خود نباید روی استقلال پافشاری کنیم، زیرا می‌توانیم توسط دولت‌های نیرومند مورد تحریم اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ... قرار گیریم و یا آن که آن دولت‌ها می‌توانند برای تحقق منافع ملی خود به سرزمین ما تجاوز نظامی کنند، در رابطه با تناسب قدرت کنونی در جهان سیاست تسلیم در برابر زیاده‌خواهی‌های کشورهای امپریالیستی را توصیه می‌کنند. اما می‌دانیم بدون مبارزه خلق‌هایی که در سده‌های 19 و 20 در کشورهای مستعمره می‌زیستند، هزینه نگاه‌داری مستعمرات آن‌چنان گران نمی‌شد تا امپریالیست‌ها مجبور به ترک مستمرات و پذیرش دولت‌های خودفرمان ملی در این سرزمین‌ها شوند. امروز نیز بنا بر ادعای متخصصان آمریکائی جنگ و اشغال افغانستان و عراق توسط ارتش ایالات متحده آمریکا طی ده سال گذشته موجب بیش از 2000 میلیارد دلار هزینه شده است. به همین دلیل نیز آمریکا و متحدینش مایلند هر چه زودتر این سرزمین‌ها را ترک کنند. اما آن‌ها برای حفظ منافع ملی خود در منطقه خاورمیانه از یکسو خواهان به قدرت رسیدن حکومت‌های دست‌نشانده و از سوی دیگر خواهان حفظ پایگاه‌های نظامی در این دو کشورند تا بتوانند دولت‌های وابسته به خود را بهتر از گذشته کنترل کنند. به عبارت دیگر، این دولت‌ها برای استقلال و حاکمیت ملی این سرزمین‌ها پیشیزی ارزش قائل نیستند. نمونه دیگر دولت خودمختار فلسطین است.

امپریالیست‌ها که خواهان تحقق دمکراسی در خاورمیانه‌اند، پس از پیروزی حماس در انتخابات آزاد مجلس ملی فلسطین، از به رسمیت شناختن حکومت خودمختار فلسطین به رهبری حماس خودداری کردند و با محاصره زمینی، دریائی و هوائی غزه کوشیدند چنین جلوه دهند که حماس مسئول بدبختی مردم فلسطین است و چون از این سیاست سود چندانی نبردند، دست ارتش اسرائیل را در تجاوز وحشیانه به غزه باز گذاشتند.

از همین قماش «روشنفکرانی» هستند که به دکتر مصدق در رابطه با پذیرفتن پیشنهاد بانک جهانی برای تولید و فروش نفت ایران و تقسیم درآمد آن میان دولت ایران و شرکت نفت انگلیس ایراد می‌گیرند و «یک دندگی» مصدق را مخالف «منافع ملی» آن زمان ایران ارزیابی می‌کنند. اما حقیقت آن است که پیشنهاد بانک جهانی «راه حل» نبود و بلکه ادامه سیاست استعماری انگلستان در شکل دیگری بود، زیرا بخش اعظم پولی که از فروش نفت به دست می‌آمد، باید به عنوان «غرامت» به شرکت نفت انگلیس پرداخت می‌شد. بنا بر آن پیشنهاد ایران باید نفت خود را 56 سنت ارزان‌تر از قیمت نفت در بازار جهانی به بهای 1/75 دلار برای هر بشکه به انگلیس می‌فروخت و بابت فروش هر بشکه نفت نیز فقط 37 سنت دریافت می‌کرد. روشن است که پذیرفتن آن پیشنهاد به معنی چشم‌پوشی ایران از بخشی از استقلال، حاکمیت و ثروت ملی خود بود.

10 سپتامبر 2011

[www.manouchehr-salehi.de](http://www.manouchehr-salehi.de)

[msalehi@t-online.de](mailto:msalehi@t-online.de)

**پا نوشت‌ها :**

Karl Popper 1

2 در این زمینه بنگرید به کتاب مرتضی مردیها: «دفاع از عقلانیت»، نشر نقش و نگار، سال انتشار 1380، صفحات 101-115

Interaction 3

Marx-Engels Werke, Band 20, Seite 355 4

Social Interaction 5

,Independence 6

Millieu 7

Responsibility 8

Sovereign state 9

10 تبصره دوم از بند 20 قانون اساسی آلمان فدرال

11 اصل 56 از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

Political pragmatism 12

Kant 13

Immanuel Kant: "Von den verschiedenen Rassen der Menschen" 14  
(1775), in: Werke, Bd. XI (Frankfurt 1964), Seite 26

15 اشاره به گفتار معروف وینستون چرچیل است مبنی بر این که  
«انگلستان نه دوست و نه دشمن، بلکه فقط منافع می‌شناسد.»

Political realism 16

Philosophical realism 17

Hans J. Morgenthau: "Politics among nations", 1993 18

---

# طیف طرفداران انتخابات آزاد و بدون تبعیض در ایران

گرایش ضد تبعیض – جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران

اعتراضات و تظاهرات میلیون ها تن از مردم کشورمان پس از انتخابات  
تقلبی سال ۸۸ حداقل یک پیام روشن داشته است و آن مطالبه و خواست  
انتخابات آزاد و پایان دادن به دیکتاتوری حاکم بر کشورمان است.

انتخاب آزادانه قانون گذاران و مجریان قانون و قضاوت کنندگان و ناظران برحسب اجرای قانون خواست دیرین مردم سراسر ایران است و از قبل از انقلاب مشروطه تا انقلاب بهمن و سپس تا جنبش سبز ۸۸ و تا امروز، همچنان پا برجاست و بارها این خواست با کودتا های انگلیسی، آمریکائی و ارتجائی با هدف های ضد ملی و ضد مردمی سرکوب شده است.

آزادی و حاکمیت مردمی از خواست ها و شعارهای اساسی و همیشگی مردم در تمام جنبش ها و حرکت های سیاسی اجتماعی ایران از جمله در انقلاب بهمن ۵۷ بود که شوربختانه حکومت برآمده از انقلاب از همان ابتدا به اشکال مختلف و به بهانه های گوناگون به نقض این حقوق پرداخت. بجای احترام به رأی مردم و تشکیل یک مجلس برآمده از اراده ی آحاد ملت ، که می توانست تعادل سیاسی جامعه را تحقق بخشد و ایران را به یک کشور دمکراتیک و پیشرو مبدل سازد، جوخه های اعدام و گروه های ترور تشکیل شدند و صدها هزار تن از انسان هائی که می توانستند در ساختن کشور و در رشد و پیشرفت و ترقی میهن نقش مثبت و مفیدی بعهده گیرند، یا کشته شدند و یا برای حفظ جان با مهاجرت، از سرزمین مادری رانده شدند. در سال های نخستین پس از انقلاب بهمن ، تحمیل جنگ خانمانسوز و ادامه غیرمسئولانه آن خشونت را بشدت دامن زد و بهانه ای شد برای درهم کوبیدن همه آزادی های فردی و اجتماعی و بویژه آزادی انتخابات.

امروز بعد از گذشت بیش از سه دهه ، دیگر بار این فکر در بین میلیون ها نفر از هم میهنانمان ریشه دوانده است که مردم سراسر ایران همواره کثرت گرائی را پاس داشته اند و دارای گونه گونی فکری و فرهنگی و دینی و زبانی بوده اند. این تنوع و کثرت گرائی را نه تنها نمی توان و نباید از بین برد بلکه بایستی مورد پذیرش و توجه بیشتر قرار داد. کثرت گرائی چنان در جامعه ما ریشه دوانده است که حتی اگر کشور ایران تکه پاره شود، هر قطعه ای از آن در درون خود، کثرت گرا خواهد ماند.

چاره در پذیرش این تنوع و گوناگونی و کثرت گرائی است. زمینه ها عینی و تجربه های عملی سازمان دهی این کثرت گرایی را می توان از جمله در شیوه جمعی تقسیم آب و آبیاری در درازای تاریخ ایران بروشنی مطالعه کرد و باز شناخت. مردم روستاها و دهات ایران برغم گوناگونی ظاهری از هر زبان و ایل و تباری که بوده اند در هنگام تقسیم آب به یک دیگر یاری می رسانیدند. یاری در آب رسانی که

حیاتی ترین و حساس ترین عامل زندگی بوده، در پی هزاران سال، آبیاری ایران را سامان داده است و سازمان دهی آن به نحوی بوده که بجای آن که عاملی برای درگیری، تخریب و دشمنی باشد، عاملی برای احترام متقابل و همکاری و همزائی و آبادانی بوده است. همین شیوه ی یاری را نیز امروز می توان برای آبیاری آزادی و دمکراسی در ایران و بخاطر پیشرفت و ترقی کشور به کار برد.

پذیرش انتخابات آزاد و بدون تبعیض در واقع پذیرش گوناگونی و کثرت گرائی در ایران وشکستن تبعیض حاکم بر جامعه ما است.

محتوای انتخابات آزاد ، چیزی نمی تواند باشد بغیر از پذیرش حق دیگران و دگر اندیشان برای حضور و رقابت سیاسی. نیروئی که برای دیگری این حق را قائل نباشد ، بواقع نافی انتخابات آزاد است و عملن فعالیت سیاسی خود را در جهت جایگزینی یک نوع دیکتاتوری بجای دیکتاتوری حاکم بر ایران به کار می برد.

از این رو طیف طرفداران انتخابات آزاد و بدون تبعیض ، شامل تمام نیروهائی می شود که به این اصل و خواست و مطالبه میلیون ها تن از مردم کشورمان احترام می گذارند و آمادگی دارند تا برای دستیابی به حاکمیت مردم، قدمی بردارند و دست به مبارزه سیاسی بزنند.

این مسئله که چگونه انتخابات آزاد در ایران اجرا خواهد گردید، تامل به این مهم بستگی دارد که این شعار عملن طیف هرچه وسیعتری از احزاب، سازمان ها، نهادهای مدنی واقشارو گروههای اجتماعی را جلب نماید و نیروهای سیاسی را برسر این هدف و خواست و مطالبه مشخص یعنی انتخابات آزاد، به توافق برساند و یک تحرک سیاسی بلند مدت بوجود آورد.

پس از حمله نظامی ناتو به لیبی، متاسفانه وسوسه کسب قدرت به هر وسیله، در جان و روان معدودی از فعالان و فرصت طلبان سیاسی ایرانی حلول کرده است. گوئی این سرخوردگان سیاسی، فراموش کرده اند که خشونت مسلحانه و حمله نظامی و جنگ در دهه شصت، چه خفقان خونینی را در سراسر ایران در پی داشت.

از این رو در وضعیت کنونی، کوشش برای انسجام ملی طیف نیروهای سیاسی پذیرای انتخابات آزاد، کوشش برای ایجاد صدای رسای واحدی است که مطالبه اصلی اکثریت مطلق مردم کشورمان را فریاد می زند.

بیش از دو دهه است که شرایط راستین لازم برای یک انتخاب واقعن

آزاد مورد بحث و بررسی نیروهای دمکرات و آزادی خواه قرار دارد و هر نیرو و نهادی بر حسب تعلقات ایدئولوژیک و سیاسی خود به آن می پردازد. در سال ۱۳۸۶ و قبل از انتخابات مجلس، شرایط بیست گانه زیرتوسط "کمیته دفاع از انتخابات آزاد و دمکراتیک" مطرح شد. این اصول به تمامی به قوت خود باقی هستند:

۱ - اراده مردم اساس و منشأ قدرت حکومت است و این اراده باید از طریق انتخابات آزاد، سالم و عادلانه اعمال شود.

۲- آزادی و سلامت انتخابات هنگامی میسر است که حقوق و آزادی های اساسی مردم طبق معیارهای جهانشمول تحقق پیدا کرده باشد.

□

۳- آزادی و سلامت انتخابات بدین معنی است که همه آحاد ملت و همه گرایش ها و تشکل های سیاسی، عقیدتی و قومی و ... بتوانند بدون احساس زور و تحمیل در انتخابات شرکت کنند و به نامزدهای مورد نظر خود رأی دهند و به لحاظ رأیی که می دهند مورد بازخواست و فشار و محرومیت قرار نگیرند، شرکت یا عدم شرکت در انتخابات تحمیلی نباشد و اثر سویی در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی افراد نداشته باشد.

۴- به منظور رعایت عدالت و انصاف در خصوص انتخاب شندگان و نامزدهای انتخاباتی، غیر از محدودیت هایی از قبیل سن قانونی، تابعیت کشور محل رأی یا نداشتن سوء پیشینه مؤثر کیفری در جرائم عادی- که منجر به محرومیت موقت از حقوق اجتماعی شده باشد- هیچ محدودیت دیگری نباید ایجاد کرد.

□

۵- مردم حق دارند به عنوان رأی دهنده یا انتخاب شونده به طور فردی یا از طریق احزاب و تشکل های مختلف، در انتخابات شرکت کنند.

۶- احزاب و تشکل های مختلف، با هر نوع گرایش سیاسی و عقیدتی، باید بتوانند در شرایط یکسان نامزدهای خود را معرفی و برای شرکت در انتخابات از شرایط و تسهیلات مساوی و عادلانه بهره مند باشند.

□

۷- رأی دهندگان و نامزدهای انتخاباتی، فردی یا حزبی حق دارند بدون بیم و نگرانی، دیدگاه ها و برنامه های خود را تبلیغ و ترویج و در رسانه های گروهی مطرح کنند.

۸- دولت باید تمام اقدام های لازم را به عمل آورد تا احزاب و نامزدها و رأی دهندگان از امنیت جانی و مالی و حیثیتی مساوی برخوردار شوند و از هر نوع خشونت، جلوگیری به عمل آورد.

□

۹- دولت باید تضمین کند که موارد نقض حقوق بشر در رابطه با انتخابات آزاد را به فور در محدوده زمانی معینی در دادگاه های عمومی علنی، مستقل و بی طرف مورد رسیدگی قرار دهد و با ناقضان قانون، اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی یا نهادهای دولتی، برخورد جدی و فوری در چارچوب قانون به عمل آورد، و رأی صادره را از طریق رسانه های گروهی برای اطلاع عمومی اعلام کند.

۱۰- قوانین و مقررات داخلی مربوط به انتخابات نباید با عرف و تعهدهای بین المللی دولت مغایرت داشته باشند.

□

۱۱- انتخابات باید به صورت دوره ای و در دوره های مشخص انجام گیرد.

۱۲- دولت موظف است برنامه های ملی آموزش همگانی را، به منظور آشنایی مردم با معیارها و آیین های انتخابات آزاد، اجرا کند.

□

۱۳- رأی گیری باید به طور فراگیر انجام شود و شامل همه اتباع ایران باشد.

□

۱۴- به منظور تأمین سلامت انتخابات دولت موظف است امکان نظارت و بازبینی بی طرفانه نهادها و تشکل های مردمی و غیر دولتی و نمایندگان احزاب سیاسی را بر فرآیند انتخابات فراهم کند.

۱۵- در فرآیند انتخابات همه آحاد مردم باید مورد حمایت قانون قرار گیرند و چنانچه حقوق فردی، اجتماعی، سیاسی و انتخاباتی

آنان تضييع شود بايد از امكان جبران خسارت مادي و معنوي برخوردار باشند.

□

□۱۶- همه احاد ملت، اعم از زن و مرد و تشکل ها و احزاب سياسي- عقيدتي و قومي، بايد در شرايط مساوي □ بتوانند از رسانه هاي گروهی و به ويژه از رسانه هاي دولتي براي انجام تبليغات انتخاباتي بهره مند شوند. □

□۱۷- رأی گيري بايد مخفيانه به عمل آيد؛ بدین معنی که غير از رأی دهنده هيچ شخص ديگري از مفاد رأی وی □ آگاه نشود.

□

□۱۸- دولت بايد اقدام هاي لازم و مناسب را براي شفافيت روند انتخابات به عمل آورد و اصل را بر برائت و واجد □ صلاحيت دانستن همه نامزدها، اعم از زن و مرد، قرار دهد و از هر گونه تفتيش عقايد و اعمال نظارت سلیقه □ ای جلوگیری کند.

□

□۱۹- رأی گيري بايد بدون هر گونه تقلب يا ارباب يا هر گونه اقدام غير قانونی انجام گيرد و شمارش آرا بايد □ تحت نظارت و بازبینی بی طرفانه نمايندگان احزاب، تشکل ها و نامزدها باشد، دولت مکلف به تضمين و اجرای □ اين بند است. □

□۲۰- اعمال هر گونه نظارت استصوابی توسط نهادهای حکومتی- تحت هر عنوان باشد- به معنی نادیده انگاشتن حقوق □ شهروندی و مخدوش کردن انتخابات آزاد، سالم و عادلانه است.

اگرچه بدرستی از سوی نیروهای سياسي اپوزيسيون مطرح شد که در چارچوب نظام جمهوری اسلامی تحقق اين شرايط ناممکن است، اما طرح اين شرايط کمکی بود به روشن شدن خواست و توقع مردم کشور نسبت به یک انتخابات واقعی. چنانچه سطح مطالبه ميليون ها نفر از رأی دهندگان در سال ۸۸ بواسطه روشنائی برگرفته از اين اصول بالا رفت و سپس همگی به چشم دیدند و در عمل تجربه کردند که در چارچوب "اصل ولايت فقيه" و قانون اساسی جمهوری اسلامی، برگزاری انتخابات آزاد و بدون تبعيض ممکن نمی باشد.

با این وجود، واکنش برآمده از انتخابات غیر آزاد و سراسر تبعیض آمیز و غیر واقعی سال ۸۸ برای نظام ولایت فقیه زلزله ای در برداشت که بنای پوسیده آنرا ترک انداخت و شکاف عمیقی در باور به حقانیت چنین نظامی ببار آورد. از این پس هر انتخاباتی که رژیم برگزار کند بیشتر خود را افشا خواهد نمود و به تضادهای ذاتی نظام دامن خواهد زد. چه اگر شمار کمی از مردم در این انتخابات شرکت کنند، انزوای رژیم بیشتر می شود و اگر شمار فراوانی از مردم در آن شرکت کنند، سطح اعتراضات به آزاد و بدون تبعیض نبودن آن گسترده تر خواهد گردید. در این بازی باخت - باخت، مخالفان انتخابات آزاد شانس برای کسب پشتیبانی مردم ندارند.

با درک این روند است که البته اصلاح طلبان حکومتی نیز حداقل شرایطی را برای شرکت در انتخابات مطرح کرده اند از جمله آقای خاتمی رئیس جمهور پیشین "آزادی زندانیان و ایجاد فضای آزاد برای همه و گروه‌ها، پایبندی مسئولان به قانون اساسی و فراهم آوردن سازوکاری برای برگزاری انتخابات سالم و آزاد" را به عنوان شرایط حداقلی اصلاح طلبان برای شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی پیش روی، نام برده است.

اگرچه این شرایط ابتدائی تنها برای خودی های نظام است، اما الزام و عمل به آن ها نیز توسط دولت احمدی نژاد و دستگاه "ولایت فقیه" بسیار بعید می نماید. مگر آن که نیروی های مردمی پشتیبان انتخابات آزاد به درجات مختلف بتوانند در سطح ملی بنوعی فشار سیاسی کافی به دستگاه دیکتاتوری وارد نمایند.

انتخابات پیش روی مجلس شورای اسلامی سوالات زیر را مطرح می سازد:

اصلاح طلبان چه سازوکاری برای کسب پشتیبانی مردم و سازماندهی افکار عمومی در سطح ملی دارند؟ اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی که شرایط حداکثری انتخابات آزاد را مطرح می کنند، چگونه نیروی عظیم لازم را در سراسر کشور برای به عمل درآوردن رادیکال ترین شعارها، جذب و سازماندهی می کنند؟ پاسخ به این سوالات هرچه باشد، بی شک مبارزه برای انسجام ملی طیف طرفداران انتخابات آزاد و بدون تبعیض بر مبنای یک برنامه مطالباتی متناسب با شرایط عینی جامعه ما، می تواند ارتجائی ترین جناح های جمهوری اسلامی را به انزوا کشاند و پایه های لرزان دمکراسی و روا داری سیاسی را در ایران تحکیم بخشد.

این مبارزه می تواند با جمع آوری میلیون ها امضاء برای مطالبه و پشتیبانی از انتخابات آزاد و بدون تبعیض پیگیری شود و در ادامه آن و در صورت موافقت افکار عمومی و تحقق یک موج بلند اجتماعی به تشکیل یک کنگره ملی، واقعی و سراسری با درهای باز برای هماهنگی و استحکام مبارزه تا دستیابی به هدف و مطالبه انتخابات آزاد و بدون تبعیض بیانجامد که بی شک این روند افق و چشم انداز روشن دموکراسی، آزادی را همراه با صلح و استقلال، در برابر دیدگان مردم کشورمان قرار می دهد.

۱۵ شهریور ۲۰۱۱

Zedetabiiz1@gmail.com

www.zedetabiiz.blogfa.com